



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
صلاوة  
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

موسسه در راه حق



عبد السلام

پیشوای ششم

رام صادق



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)

نویسنده:

هیئت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	پیشگفتار
۱۹	ولادت امام ششم (علیه السلام)
۲۰	اخلاق امام
۲۱	امام کار می کند
۲۲	تجارت با سود عادلانه
۲۳	بودجه برای حل اختلاف
۲۴	امام و سفره شراب
۲۵	منع شرایخوار
۲۶	شرط آزاد کردن برده
۲۷	در برابر فقیر خداشناس و شاکر
۲۸	عبادت امام
۲۹	تسلیم و رضا در برابر خدا
۳۰	حلم و بردباری
۳۱	کمک به نیازمندان
۳۲	امام صادق علیه السلام و زمامداران
۴۵	امام در برابر فرماندار مدینه
۴۷	امام صادق علیه السلام و زید بن علی علیه السلام
۴۹	قیام زید
۵۵	مناظرات امام صادق علیه السلام

۶۷	رساله توحید مفضل
۷۱	مجلس اول
۷۳	مجلس دوم
۷۶	مجلس سوم
۷۹	مجلس چهارم
۸۲	ارتباط با جهان غیب
۹۱	یاران و شاگردان امام علیه السلام
۹۲	۱-حمران بن اعین شیبانی
۹۵	۲-عبدالله بن ابی یغفور
۹۷	۳-مفضل بن عمر جعفی
۹۹	شهادت امام
۱۰۱	آخرین وصیت امام علیه السلام
۱۰۳	چند گفتار از امام علیه السلام
۱۱۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) / مولف هیات تحریریه موسسه در راه حق.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق ، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.

شابک: ۱۰۰۰۰ ریال ۴-۰۸-۵۵۱۵-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: چاپ نهم.

موضوع: جعفر بن محمد، (ع) ، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: موسسه در راه حق . هیات تحریریه

رده بندی کنگره: BP۴۵ / پ ۹۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۷۵۵۴۷

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢



پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)

موسسه در راه حق

ص: ۳

عنوان و نام پدیدآور: پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)

مؤلف: هیات تحریریه موسسه در راه حق.

ناشر: موسسه در راه حق

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: دهم- ۱۳۹۷

چاپ: سلمان فارسی

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۱۵-۰۸-۴

قم: خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم) کوچه ۲۰ پلاک ۱۰

تلفن: ۲- ۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

[www.darrahehaq.com](http://www.darrahehaq.com)

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

ص: ۴

## فهرست مطالب

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

تاریخ پربار تشیع که تاریخ پر حادثه اسلام واقعی است، در هر برگ خود نمایشگر چهره های راستینی از انسان هایی است که هر یک در زمان خود کشتی نجات جامعه و چراغ راه گمراهان بوده اند.

اسلام اصیل و بی انحراف، از دره هولناک سقیفه تا دشت های سرسبز انقلاب اسلامی ایران، همواره در چهره این بزرگ مردان تجلی داشته است، درخت بلند دانش و فضیلت این بزرگواران، سایه سار آسودگی رهروانی بود که به حقیقت عشق می ورزیدند و اسلام، خدا و محمد صلی الله علیه وسلم را بی شائبه دستبرد طاغوت ها و ستمگران می جستند.

در آفاق اسلام شیعی، درخشش عشق و پیروی سلسله های چشمگیر است که با ستارگانی چون سلمان و ابوذر آغاز می شود و به آزادگانی چون میرزای شیرازی و امام خمینی قدس سره منتهی می گردد.

کیست که نداند این چشمه ساران همواره زلال عقیده و عمل، امواجی از دریای وحی و نبوتند و این سرفرازان

دشت های ایثار و امید، شاخه هایی از درختان باغ امامت و عصمتند؟!

امامت خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که تداوم راه رسول را با خون خویش پاس می داشتند و بر شانه های توانای خود خورشید قرآن و توحید را حمل می کردند؛ برترین عامل نجات اسلام و حراست آن از دستبرد حرامیان تاریخ بوده است؛ و کسی جز آنکه کور باشد، یا چشم خویش را انکار کند، نمی تواند این حقیقت درشت درخشان را بر پیشانی زخمگین اسلام محمد نادیده بگیرد که هر سنگ از فلاخن دشمنان اسلام و متولیان کفر جاهلی به هر گونه و هر شکل به سوی اسلام نشانه رفته است، یا بر سینه امامان شیعه فرود آمده است، یا بر سر پیروان راستین آنان .

قامت رسای پیشوایان سترگ ما، سپر هر سنگ و هر بلا می بود تا اسلام ناشکسته بماند و راهیان وادی های دور قرون همواره بر سر چشمه زلال اسلام راستین، بی کدورت خاشاک کفر و ستم ره برند، و دیدیم که شایستگان این طریق به آن سرچشمه ره بردند؛ با آنکه دشمن از هیچ جنایتی فروگذار نمی کرد، آن سرچشمه

ص: ۸

روشن برای صاحب دلان روشن بین هرگز انباشته از خاک و پوشیده به خاشاک نماند.

مولای مکرم ما، ششمین خورشید آسمان امامت، به مقتضای وقت و موقعیت از درخشنده ترین این سلاله شد. تابش علومش، اسلام را چنان در نور، احیاء کرد که بیشتر درخشش شرف و شجاعت حسینی، اسلام را در خون تعمید داد.

ما جعفری مذهبییم، و به این نسبت افتخار می کنیم؛ چرا که اگر اسلام، اسلام محمد صلی الله علیه و آله وسلم است، پیام آن را در خون حسین علیه السلام و بیان آن را در آموزش جعفر صادق باید دید.

مولای مکرم ما، صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، بر ایمان و عقیده ما همان حق را دارد که جهاد علی، که صلح حسن، که خون حسین، که اشک زهرا و زینب؛ و اگر اسلام همان است که زهرا بر آن می گریست پس مذهب ما باید جعفری باشد، و اگر اسلام چیزی است که بر کرسی غضب نشاندند و زهرا را با آن به خشم آوردند پس ما اعتراف می کنیم که هرگز مسلمان نبوده ایم، و خدا را به گواهی می گیریم که هرگز به چنین اسلامی سر فرود نخواهیم آورد! زیرا اسلامی که

خاندان پیامبرش از آن برکنار باشند، و تجلی گاهش کرسی غاصبان و دربار خلیفه گان، و متولیانش معاویه ها و یزیدها و هارون ها و متوکل ها باشند، هرگز اسلام جعفر صادق علیه السلام نیست، پس اسلام ما نیز نخواهد بود.

امام بزرگوار جعفر بن محمد علیه السلام با نهضت علمی خود افق معارف اسلام را چنان گسترش داد که دیگر توطئه های دربار خلیفه گان نتواند جلوی فوران انوار معرفت را سد کند؛ و می بینیم که یک نسل بعد هنگامی که هشتمین پیشوا و امام علی بن موسی علیه السلام به نیشابور وارد می شود، هزاران هزار جان مشتاق با تمام وجود سراپا گوشند تا سخنی از پیشوای اسلام با تمام وجود بشنوند.

اگر این توفیق را مقایسه کنیم با زمانی که امام بزرگوار زین العابدین همراه اسرای خاندان نبوت به شام وارد می شد، و شامیان به تبلیغ دربار خلافت آنان را بیگانگانی می پنداشتند که علیه اسلام قیام کرده اند! و بعد مکانی نیشابور و دمشق را نیز در نظر بگیریم؛ در می یابیم که نهضت علمی امام صادق تا کجا پیشرفته و تا چه حد مؤثر بوده است.

سفره گسترده فیض امام چنان همه گیر و عام بود که نه تنها پیروان که حتی مخالفان نیز از آن بهره ور شدند،



همه می دانیم که اولین امام فقه اهل تسنن ابوحنیفه افتخار آن را دارد که در مکتب پربار امام صادق علیه السلام دو سال آموزش دیده است، و خود این دو سال را ریشه آگاهی های فقهی خود می شمارد و معترف است که: «لولا السنتان لهلك النعمان(۱)؛ اگر آن دو سال نمی بود نعمان(ابوحنیفه) هلاک بود»

در مکتب صادق آل محمد مردان نام آوری در علوم گوناگون تربیت شدند که هر یک در تاریخ معارف اسلامی چهره ای درخشان به شمار می روند، زراره و محمد بن مسلم در فقه، هشام و مؤمن الطاق در فلسفه و کلام، مفضل و صفوان در معارف و عرفان، جابر بن حیان در ریاضی و علوم تجربی و بسیاری مردان افتخار آفرین دیگر که هر یک از پایه گذاران علوم و فنون اسلامی به شمار می روند.

فیضان(۲) علوم خدایی امام صادق و چنان خیره کننده و چشم گیر است که پس از ۱۳ قرن دانشمندان اروپا به تفکر و تعمق در تعلیمات علمی او پرداخته اند، و کتاب ها

ص: ۱۱

---

۱- جمله معروف ابوحنیفه پیشوای سنیان حنفی مذهب التحفه الاثنی عشریه، ص ۸ نقل الإمام الصادق، ج ۱، ص ۷۰.

۲- فیضان: البریز شدن .

نگاشته اند . و این ها همه از نظر ما گوش های از فضایل امام است؛ چرا که هیچ خردمند نمی تواند با ستایش فیضی که برگی از نور آفتاب می برد، مدعی شود آفتاب را توصیف کرده است:

مادح خورشید مداح خود است

که دو چشمم روشن و نامردم است

ص: ۱۲

در هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه هجری قمری (۱) در مدینه به دنیا آمد. نامش جعفر، کنیه اش ابو عبدالله و لقبش صادق؛ پدر گرامیش امام محمد باقر علیه السلام پنجمین امام و پیشوای شیعیان است. بانوی گرامی ام فروه مادر اوست؛ امام خود درباره مادرش فرموده است: «مادرم از بانوان پرهیزکار و با ایمان و نیکوکار بود». (۲)

مدت زندگی شصت و پنج سال، و امامت سی و چهار سال، از صد و چهارده تا صد و چهل و هشت هجری قمری، بود.

زامداران عصر امامت ایشان: «هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید و مروان حمار از بنی امیه، و سفاح و منصور دوانیقی از بنی عباس بودند». (۳)

ص: ۱۳

---

۱- اعلام الوری، ص ۲۶۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۷۲

۳- اعلام الوری، ص ۲۶۶، هشام در سال ۱۰۵ به حکومت رسید و منصور دوانیقی در ۱۵۸ از دنیا رفت. (نگاه کنید به کتاب تتمه المنتهی تألیف محدث قمی)

فرزندان آن بزرگوار: «امام کاظم علیه السلام، اسماعیل، عبدالله، محمد دیاج، اسحاق، علی عریضی، عباس، ام فروه، اسماء و فاطمه» هفت پسر و سه دختر است. (۱)

## اخلاق امام

امامان پاک ما هر یک در زمان خود نمونه اخلاق و عمل اسلامی بودند، و همچنان که خود به پیروان می فرمودند:

«کونوا دعاه الناس بغير السننکم» (۲)، سراسر زندگیشان درس های روشنی از روش های اصیل اسلام در همه ابعاد زندگی بود. هیچ کس از آنان به دستورات اسلام پای بندتر نبود، و بر هیچ معروفی امر نمی کردند جز آنکه خود بیشتر و بیشتر از دیگران به آن مقید بودند و عمل می کردند و از هیچ منکری نهی نمی نمودند جز آنکه خود همیشه از آن اجتناب داشتند. بدین گونه بود که پرورش یافتگان مکتب آنان از هر گوشه زندگی آن بزرگواران درس ایمان و عمل می گرفتند و با پیروی از روش آنان مسلمانان راستین و برومندی می شدند که خود در هر عصری نمونه و آموزگار دیگران بودند.

ص: ۱۴

---

۱- ارشاد مفید، ص ۲۶۶ و مناقب، ج ۴، ص ۲۸۰.

۲- مردم را با غیر زبانتان (با رفتار و عملتان) به دین و اسلام دعوت کنید

اینک فرازهایی از اخلاق و رفتار امام ششم را مرور کنیم.

## امام کار می کند

عبدالاعلی می گوید: روز گرمی از تابستان، امام صادق علیه السلام را در راهی از راه های مدینه دیدم که برای کاری می رفت. عرض کردم: «فدایت شوم با قربی که نزد خدا و قرابتی که با پیامبر دارید چگونه در این هوای گرم خود را به زحمت انداخته اید؟»

فرمود: «برای کسب روزی بیرون آمده ام تا از امثال تو بی نیاز باشم». (۱)

ابی عمرو شیبانی می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که لباس خشنی بر تن داشت و با بیل در باغ کار می کرد، و عرق از او می ریخت.

گفتم: «فدایت شوم بیل را به من بدهید، بگذارید من بجای شما کار کنم».

فرمود: «دوست دارم برای معیشت، رنج گرمای آفتاب را تحمل کنم». (۲)

ص: ۱۵

---

۱- کافی، ج ۵، ص ۷۴ - بحار، ج ۴۷، ص ۵۵

۲- کافی، ج ۵، ص ۷۶ - بحار، ج ۴۷، ص ۵۷: «أجب أن ينأدى الرجل بحر الشمس في طلب المعيشة»

امام صادق علیه السلام، مصادف یکی از یاران خود را برای تجارت به مصر فرستاد و هزار دینار به او داد. مصادف با آن پول کالایی خرید و با بازرگانان دیگر به سوی مصر رفت.

نزدیک مقصد با کاروانی که از مصر باز می گشت روبرو شدند و از آنان وضعیت کالای خود را که از نیازمندی های عمومی بود، از نظر بازار مصر پرسیدند. کاروانیان گفتند: «کالای شما در مصر نایاب است».

مصادف و دیگر بازرگانانی که به مصر می رفتند چون از نیاز مردم مصر آگاه شدند، هم پیمان گشتند که کالای خود را با سودی کمتر از صد در صد بفروشند، و همین کار را هم کردند. نتیجه آن شد که مصادف هزار دینار سود برد.

به مدینه بازگشتند و مصادف دو کیسه که هر یک حاوی هزار دینار بود به امام صادق علیه السلام تسلیم کرد و گفت: «یکی از این دو اصل پول شما و دیگری سود تجارت است»

امام فرمود: «این سود سرشاری است، چگونه آن را بدست آوردی؟»

مصادف جریان نایابی کالا و هم پیمان شدن بازرگانان را شرح داد.

امام فرمود: «سبحان الله، به زیان گروهی از مسلمانان هم پیمان می شوید که کالایتان را با سودی کمتر از صد در صد نفروشید؟!»

آنگاه یکی از دو کیسه را به عنوان اصل سرمایه که پرداخته بود برداشت و دیگری را نپذیرفت، و فرمود: «من به این سود (که با بی انصافی بدست آمده نیاز ندارم؛ ای مصادف بدست آوردن مال از راه حلال بسیار دشوار است»<sup>(۱)</sup>.

### بودجه برای حل اختلاف

مردی با یکی از بستگان خود بر سر میراثی اختلاف داشت، کارشان به دعوا و جدال کشید؛ مفضل - یکی از یاران امام صادق - از آنجا می گذشت، متوجه

ص: ۱۷

---

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۶۱ - بحار، ج ۴۷، ص ۵۹: «یا مصادف مجالده السیوف أهون من طلب الحلال»

درگیری شد و آن دو را به خانه خود برد و با چهار صد درهم میان آن دو مصالحه برقرار کرد، و درهم ها را هم خودش پرداخت و اختلاف حل شد. آنگاه مفضل به آنان گفت: «بدانید پولی که برای حل اختلافان پرداختم از آن خودم نبود و از اموال امام صادق بود؛ آن حضرت به من فرمان داده است هر جا دو تن از شیعیان اختلاف و نزاعی داشتند از مال آن بزرگوار آنان را صلح دهم»<sup>(۱)</sup>.

## امام و سفره شراب

هارون ابن جهم می گوید: در حیره<sup>(۲)</sup> بودیم، یکی از افسران ارتش به مناسبتی گروهی و از جمله امام صادق علیه السلام را به منزل دعوت کرد، غذا آوردند. یکی از مدعوین آب خواست، به جای آب قدحی شراب آوردند. امام برخاست و فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است از رحمت الهی بدور و ملعون است کسی که بر سفره ای که در آن شراب می آشامند، بنشیند»<sup>(۳)</sup>.

ص: ۱۸

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲- شهری بود نزدیک کوفه که منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به اجبار به آنجا آورده بود.

۳- کافی، ج ۶ ص ۲۶۸ - بحار، ج ۴۷، ص ۳۹.



به دستور منصور صندوق بیت المال را باز کرده بودند و به هر کس، از آن چیزی می دادند. شقرانی یکی از کسانی بود که برای دریافت سهمی از بیت المال آمده بود، ولی چون کسی او را نمی شناخت، وسیله ای پیدا نمی کرد تا سهمی برای خود بگیرد. شقرانی را به اعتبار این که یکی از اجدادش برده بوده و رسول خدا او را آزاد کرده بود و قهره شقرانی هم آزادی را از او به ارث می برد «مولی رسول الله» می گفتند، یعنی آزاد شده رسول خدا. و این به نوبه خود افتخار و انتسابی برای قرانی محسوب می شد و از این نظر خود را وابسته به خاندان رسالت می دانست.

در این بین که چشم های شقرانی نگران آشنا و وسیله ای بود تا سهمی برای خودش از بیت المال بگیرد، امام صادق علیه السلام را دید، رفت جلو و حاجت خویش را گفت. امام رفت و طولی نکشید که سهمی برای شقرانی گرفته و با خود آورد. همین که آن را به دست شقرانی داد با لحنی ملاطفت آمیز این جمله را به وی گفت: «کار خوب از هر کسی خوب است ولی از تو به واسطه انتسابی

که با ما داری و تو را وابسته به خاندان رسالت می دانند خوب تر و زیباتر است. و کار بد از هر کس بد است ولی از تو به خاطر همین انتساب زشت تر و قبیح تر است». امام صادق علیه السلام این جمله را فرمود و گذشت.

شقرانی با شنیدن این جمله دانست که امام از سر او یعنی شراب خواری او آگاه است. از این که امام با این که می دانست او شراب خوار است، به او محبت کرد و در ضمن محبت او را متوجه عیبش نمود، خیلی نزد وجدان خویش شرمسار گشت.

### **شرط آزاد کردن برده**

ابراهیم بن بلاد می گوید سند آزادی یکی از غلامان را که امام آزاد کرده بود خواندم، چنین نوشته بود: «جعفر بن محمد این غلام را برای خشنودی و رضای خدای متعال آزاد کرده است، و از او هیچ سپاس و پاداشی نمی خواهد به شرط آنکه نماز بخواند، زکات بدهد، حج به جای آورد،

ص: ۲۰

ماه رمضان روزه بگیرد، دوستان خدا را دوست بدارد و از دشمنان خدا بیزاری جوید». و سه نفر سند را گواهی کرده بودند. (۱)

### در برابر فقیر خداشناس و شاکر

مسمع بن عبدالملک می گوید: در منی نزد امام صادق علیه السلام مشغول خوردن انگور بودیم. سائلی آمد و از امام درخواست کمک کرد، امام خوشه انگوری به او داد، او نپذیرفت و گفت: «اگر پول هست بدهید».

امام فرمود: «خدا برایت برساند»

سائل رفت و برگشت، همان خوشه انگور را خواست.

امام فرمود: «خدا برایت برسانده و چیزی به او نداد».

سائل دیگری آمد، امام سه جبه انگور به او داد، او گرفت و گفت: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و مرا روزی عطا کرد».

امام هر دو دست را پر از انگور کرد و به او داد.

سائل گرفت و گفت: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است»

ص: ۲۱

امام فرمود: «بایست» و از غلام خود سؤال کرد: چقدر پول همراه داری؟» گویا بیست درهم داشت، آنها را نیز به سائل داد.

سائل گفت: «سپاس خدای را، خداوندا این نعمت از توست، تو یکتایی و شریکی برای تو نیست».

امام فرمود: «بمان» و پیراهنی که در بر داشت در آورد و به او داد و فرمود: «پوش».

سائل پوشید و گفت: سپاس خدای را که به من لباس داد و مرا پوشانید و به امام رو کرد و گفت: «خدا به تو جزای خیر دهد».

مسمع می گوید: «به نظر می آمد که اگر این بار هم امام را دعا نمی کرد و فقط به شکر و سپاس خدا می پرداخت امام باز به

او چیزی می داد و همچنان ادامه پیدا می کرد»<sup>(۱)</sup>

### عبادت امام

مالک بن انس می گوید: جعفر بن محمد همواره یا روزه می داشت یا نماز می خواند و یا به ذکر خدا مشغول بود، و از

بزرگان عباد و زهاد محسوب می شد.

ص: ۲۲

بسیار حدیث می گفت، خوش مجلس و پر فائده بود، وقتی می گفت: «قال رسول الله»، رنگش تغییر می کرد... سیالی در سفر حج با او همراه بودم، هنگام محرم شدن، حالتش دگرگون شد؛ چنان که نمی توانست لبیک بگوید، و از بی تابی نزدیک بود از مرکب فرو افتد، گفتم: «ای پسر پیامبر، لبیک بگو و ناچار باید بگویی .

فرمود: «چگونه بگویم «لبیک اللهم لبیک» در حالی که بیمناکم خداوند در پاسخم بفرماید «لا لبیک ولا سعیدیک»» (۱).

### تسلیم و رضا در برابر خدا

قتیبه از یاران امام صادق می گوید: برای عیادت از فرزند بیمار امام به منزل امام صادق رفته بودم. امام را جلوی منزل دیدار کردم که افسرده و محزون بود، حال کودک را جويا شدم، فرمود: «به خدا سوگند او رفتنی است». آنگاه داخل منزل شد و پس از مدتی بیرون آمد در حالی که اندوهش تسکین یافته بود. من امیدوار و

ص: ۲۳

---

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۱۶ به نقل از خصال و علل الشرایع و امالی صدوق و مناقب این شهر آشوب مازندرانی

خوشحال شدم و گمان کردم بیمار بهبود یافته است؛ بار دیگر از حال کودک پرسیدم، فرمود: «از دنیا رفت». با شگفتی گفتم: «فدایت شوم هنگامی که زنده بود غمگین و افسرده بودید و اینک که فوت کرده است اندوهگین نیستید؟»

فرمود: «ما خاندانی هستیم که پیش از مصیبت اظهار نگرانی می کنیم ولی چون قضای الهی وقوع یابد راضی به رضای خدا و تسلیم امر اویم».<sup>(۱)</sup>

## حلم و بردباری

حفص بن ابی عایشه می گوید: امام صادق خدمتکار خود را برای انجام کاری فرستاد. خدمتکار دیر کرد، امام بدنبال او رفت. دید که غلامش در گوشه ای خفته و به خواب سنگینی فرو رفته است. امام بر بالینش نشست و به ملایمت او را باد زد. وقتی غلامش بیدار شد، امام فرمود: «به خدا سوگند برای تو نیست که هر روز و هم شب بخوابی، شب برای تو و روز برای ماه».<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۴

---

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۲۵- بحار، ج ۴۷، ص ۴۹.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۲۷۴ - کافی، ج ۲، ص ۱۱۲

معلی بن خنیس می گوید: شبی بارانی، امام صادق علیه السلام به طرف ظله بنی ساعده (۱) می رفت. او را تعقیب کردم. در بین راه چیزی از محموله امام به زمین افتاد، گفتم: «بسم الله خدایا آنچه به زمین افتاد به ما برگردان»

پیش رفتم و سلام کرد. فرمود: «معلی تو هستی؟»

پاسخ دادم: «آری فدایت شوم».

فرمود: «با دست جستجو کن هر چه یافتی به من بده»

جستجو کردم. چند نان یافتم و به امام دادم. کیسه ای پر از نان نزد او بود که بسیار سنگین می نمود.

عرض کردم: «فدایت شوم اجازه دهید من کیسه را بیاورم»

فرمود: «نه! من خود به این کار سزاوارترم، ولی با من بیا»

با امام همراه شدم و به ظله بنی ساعده رسیدیم. گروهی از بینوایان خوابیده بودند. امام زیر لباس هر کدام، یک یا دو نان گذاشت و هیچ کس را فروگذار نکرد. آنگاه

ص: ۲۵

---

۱- سایبانی که فقرا و بینوایان در آن جمع می شدند و استراحت می کردند.

بازگشتیم، عرض کردم: «فدایت شوم آنان از شیعیان شما بودند؟»

جمله ای فرمود که معنایش این است: «اگر از شیعیان ما بودند به آنان بیش از این کمک می کردیم»<sup>(۱)</sup>

هشام بن سالم می گوید: «روش امام صادق علیه السلام این بود که شب ها کیسه ای نان و گوشت و پول به دوش می کشید و برای نیازمندان مدینه می برد و میان آنان تقسیم می کرد و آنان او را نمی شناختند. چون امام رحلت کرد و آن کمک قطع شد، دریافتند که آن بزرگوار بوده است»<sup>(۲)</sup>.

### امام صادق علیه السلام و زمامداران

امام در سال ۸۳ هجری، در زمان حکومت پنجمین خلیفه ستمگر اموی، عبدالملک بن مروان به دنیا آمد، و در سال ۱۱۴ زمان حکومت هشام بن عبدالملک، پس از شهادت پدر گرامیش حضرت امام باقر و در سن ۳۱ سالگی به امامت رسید.

ص: ۲۶

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۸ - ثواب الاعمال، ص ۱۷۳ - بحار، ج ۴۷، ص ۲۰: «لو عرفوا الحق لواسیئنا هم بالدقه»

۲- کافی، ج ۴، ص ۸ - بحار، ج ۴۷، ص ۳۸



اسامی خلفای اموی که از تولد امام تا سال ۱۳۲ هجری - سال انقراض بنی امیه - با امام صادق علیه السلام معاصر بودند، و مدت حکومتشان به شرح زیر است:

۱. عبدالملک بن مروان: از سال ۶۵ تا ۸۶ حکومت کرد و سه سال آخر حکومتش همزمان با تولد تا سه سالگی امام صادق علیه السلام بود.

۲. ولید بن عبدالملک: نه سال و هشت ماه.

۳. سلیمان بن عبدالملک: سه سال و سه ماه.

۴. عمر بن عبدالعزیز: دو سال و پنج ماه.

۵. یزید بن عبدالملک: چهار سال و یک ماه.

۶. هشام بن عبدالملک: بیست سال که حدود دوازده سال آن معاصر با زمان امامت امام صادق علیه السلام بود.

۷. ولید بن یزید بن عبدالملک: یک سال.

۸. یزید بن ولید بن عبدالملک: شش ماه.

۹. ابراهیم بن ولید بن عبدالملک: دو ماه یا چهار ماه.

۱۰. مروان حمار: پنج سال و چند ماه که با شکست او از بنی عباس و کشته شدنش در ماه ذیحجه سال ۱۳۲ هجری دولت بنی امیه منقرض شد. (۱)

ص: ۲۷

---

۱- الامام الصادق علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴-۳۷؛ با اندک تفاوت - تتمه المنتهی، ص ۵۷-۱۰۴.

بی گمان نزدیک به یک قرن حکومت امویان که از سیاه ترین ادوار تاریخ اسلام است؛ اسلام و امت اسلامی را بازیچه اغراض خود قرار داده بودند و هیچ ارزشی برای مردم قائل نبودند. تمامی مسلمانان و به ویژه پیروان خاندان نبوت در حکومت بنی امیه در سختی و خفقان بسر می بردند؛ عبدالملک یکی از حکام اموی در خطبه ای خطاب به مردم گفت: «هر کس مرا به تقوی و پرهیزگاری دعوت کند گردنش را می زنم!»<sup>(۱)</sup> و ولید فرزند عبدالملک پس از رسیدن به حکومت در اولین سخنرانی خود گفت: «هر کس در برابر ما گردن کشی کند او را می کشیم و هر کس سکوت کند، درد سکوت او را خواهد کشت!»<sup>(۲)</sup>

بنی امیه، مشتی زندق از خدا بی خبر بودند که از همان آغاز پیدایش اسلام، با دین و پیامبر دشمنی آشتی ناپذیری داشتند. حوادث بعدی و جنگ های بدر و احد باعث شد که بنی امیه کینه ای بی تسکین از پیامبر و امیر مؤمنان به دل گرفته و بعدها هر وقت فرصتی یافتند به کینه جویی و انتقام دست زدند، و برای نابودی اسلام و دشمنی با پیامبر و خاندان

ص: ۲۸

---

۱- کامل این اثر، ج ۴، ص ۵۲۱-۵۲۲

۲- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۱۱۷۸، چاپ لندن .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از هیچ حيله و نیرنگ و جنایتی فروگذار نکردند .

از سال چهلیم هجرت، پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام و به قدرت رسیدن معاویه، دنیای اسلام عملاً به دست بنی امیه قبضه شد و شدیدترین فشارها بر شیعیان آغاز گشت؛ ناسزا گفتن به امیر مؤمنان علی علیه السلام در سرلوحه برنامه های بنی امیه بود. قتل عام کربلا و شهادت سرور شهیدان حسین اوج جنایات بنی امیه محسوب می شود، و پیش از فاجعه کربلا و بعد از آن نیز بنی امیه بسیاری از بزرگان شیعه و علویین را به جرم جانبداری از اهل بیت کشتند و بسیاری دیگر را سال ها در سیاه چاله ای مخوف در بدترین شرایط زندانی کردند؛ «زید» فرزند امام چهارم در زمان هشام بن عبدالملک به شهادت رسید، پیکر زید را پس از شهادت به دستور هشام بدار آویختند، و چند سال بعد پائین آوردند و سوزاندند.

حادثه کربلا و روشنگری و مبارزات خاموش ائمه پس از آن فاجعه، در ایجاد تنفر از حکومت بنی امیه نقش مؤثری داشت، و بالاخره شهادت زید موجب شد که مردم از بی دینی و ستم و خودکامگی بنی امیه به ستوه

آمدند. سرانجام در سال ۱۳۲ هجری بساط حکومت ننگین امویان برچیده شد و بنی عباس با استفاده از موقعیت با قیافه حق بجانبی زمام امور را بدست گرفتند.

امام صادق همچون سایر ائمه گرامی ما، در تمام مدت زندگی و از جمله سالهایی که امویان حکومت می کردند پنهان و آشکار به مبارزه با ستمگران اشتغال داشت، و تا جایی که محدودیت ها و مراقبت های بنی امیه فرصت میداد، به روشنگری می پرداخت و یاران حق و دین را هدایت می کرد و اسلام راستین را عرضه می داشت.

در حکومت هشام بن عبدالملک، یکبار که امام صادق علیه السلام به همراه پدر گرامیش در مراسم حج شرکت کرده بود، در اجتماع عظیم حاجیان خطابه ای ایراد کرد و ضمن آن در مورد رهبری و امامت خاندان پیامبر فرمود: «سپاس خدای را که محمد را به راستی فرستاد، و ما را به او گرامی ساخت، ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم،

ص: ۳۰

رستگار کسی است که پیرو ما باشد و شور بخت آنکه با ما دشمنی ورزد»<sup>(۱)</sup>.

گفتار امام را به هشام گزارش کردند. هشام پس از مراسم حج و بازگشت زائران، به حاکم خود در مدینه دستور داد امام باقر و امام صادق علیه السلام را به دمشق بفرستد. آن دو گرامی به دمشق رفتند و برخوردهایی با هشام داشتند....

از بارزترین خدمات امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در آن دوران سیاه، نهضت علمی آن دو گرامی برای احیاء و حفظ معارف اسلام و پرورش عالمان و فقهاء متعهد و مسئولی بود که بتوانند در اقصی نقاط سرزمین اسلامی دین و قرآن را بی انحراف و دستبرد دربار خلافت نشر دهند و احکام دین را برپا دارند و از کجروی های عقیدتی جلوگیری نمایند و خط اصلی اسلام را پاسداری کنند. این مبارزه از جهاتی دشوارتر از گونه های دیگر مبارزات بود و توفیق آن دو بزرگوار در این کار از مهم ترین عواملی است که می بینیم با یک قرن حکومت سیاه و ضد اسلامی بنی امیه، پایگاه های اصلی دیانت

ص: ۳۱

---

۱- دلائل الامامه طبری شیعی ص ۱۰۴ - ۱۰۶ چاپ دوم نجف.

ویران نشد، در حالی که امویان بسیار کوشیدند امت اسلامی را به جاهلیت بازگردانند و در ظاهر نیز برای این مقصود پیشرفت‌هایی کردند؛ ولی کوشش امامان پاک ما و به ویژه ظرافت عمل آنان در تربیت شاگردان و پراکندن رگه‌هایی از آگاهی و شناخت اسلامی در میان جامعه، بزرگترین مانع راه امویان شد، و بالاخره دشمنان در هدف اصلی خود که نابودی اساس اسلام بود، ناکام ماندند.

سرانجام دولت پلید اموی ساقط شد، و بنی عباس جای آنان را گرفتند.

بنی عباس که از تبار عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر بودند، در آغاز به دستاویز خونخواهی شهدای کربلا و مبارزه با ستم امویان، مردم را دور خود جمع کرده به ویژه از علاقه ایرانیان به آل علی سود جستند و به عنوان آنکه حکومت را از امویان بگیرند و به کسی که شایسته آن است بسپارند با بنی امیه به مبارزه پرداختند و به کمک ابومسلم خراسانی و ایرانیانی که گرد او جمع شده بودند، بنی امیه را از میان برداشتند؛ اما به جای آنکه خلافت را به امام وقت جعفر بن محمد

الصادق علیه السلام واگذارند، خود زمام امور حکومت را به دست گرفتند.

بنی عباس بسیار به اسلام تظاهر می کردند، و به عنوان اینکه «ما از آل پیامبریم» سعی داشتند خود را وارثان حقیقی پیامبر و شایستگان خلافت اسلامی معرفی کنند، و چون خودشان بهتر از هر کس میدانستند که شایسته این مقام نیستند، از همان آغاز حکومت، چون طاغوتیان گذشته، برای حفظ سلطنت خود تزییق(۱) و فشار را بر امام صادق علیه السلام و یاران و شیعیان او شروع کردند و به هر طریق که ممکن بود کوشیدند جامعه را از خاندان نبوت و امامت دور بدارند، تا مبدا حکومت و خلافتی را که به نام دودمان پیامبر و با تظاهر به اسلام به چنگ آورده بودند از دست بدهند.

از سال ۱۳۲ هجری که امویان منقرض شدند، تا وفات امام صادق علیه السلام و در سال ۱۴۸ هجری، دو خلیفه عباسی به نام ابوالعباس سفاح و منصور دوانیقی حکومت کردند. سفاح اولین خلیفه عباسی چهار سال حکومت کرد، و «منصور» دومین خلیفه ۲۲ سال، یعنی تا ۱۰ سال

ص: ۳۳

---

۱- تزییق: تنگ گرفتن، سختی کردن، در تنگنا قرار دادن.

پس از شهادت امام صادق علیه السلام قدرت را در دست داشت. (۱)

امام صادق علیه السلام در تمام این مدت و به ویژه در حکومت منصور تحت فشار و مراقبت بود، و حتی گاهی از تماس به مردم با آن حضرت جلوگیری می شد.

هارون بن خارجه می گوید: یکی از شیعیان می خواست در مورد صحت سه طلاق در یک مجلس، (۲) از امام صادق علیه السلام سؤال کند، به محلی که امام در آنجا بود رفت؛ ولی خلیفه عباسی ملاقات با آن حضرت را ممنوع ساخته بود. در اندیشه ماند که چگونه خود را به امام برساند، در این هنگام فروشنده دوره گردی را دید که لباس ژنده ای بر تن دارد و خیار می فروشد. نزد او رفت و خیارها را یکجا از او خرید و لباس او را نیز به عاریه گرفت و با تظاهر به خیار فروشی به منزل امام نزدیک شد. خدمتکاری از منزل امام او را صدا کرد که خیار بخرد، و بدین ترتیب به بهانه فروش خیار به منزل وارد

ص: ۳۴

---

۱- تتمه المنتهی، ص ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۴۷

۲- سه طلاق در یک مجلس در فقه شیعه باطل است، برای اطلاع از خسوسیات آن به کتاب های فقهی مراجعه شود .



شد و خدمت امام شرفیاب گشت، امام فرمود: «حیله خوبی بکار بردی! مسأله ات چیست؟»

مسأله را به عرض رساند، امام فرمود: «آن طلاق باطل است...»<sup>(۱)</sup>

منصور دوانیقی از هیچ سختگیری و آزار و جنایتی نسبت به امام و پیروان او و دیگر علویان خودداری نمی کرد، و دقیقاً همان رفتار بنی امیه را در پیش گرفته بود؛ سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمن و برخی دیگر از یاران امام را به زندان افکند. معلی بن خنیس را که از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام محسوب می شد به قتل رساند. عبدالله بن حسن را که از نوادگان حضرت مجتبی و از علویین بزرگوار بود به عراق تبعید کرد و در آنجا زندانی و سپس شهید ساخت...<sup>(۲)</sup>

از سوی دیگر سعی می کرد به هر طریق شده است اسلامی به او گرایش پیدا کنند، و او را واقعه خلیفه پیامبر و امین شریعت و سایه خدا بیندارند، و اصرار داشت که خود را از اهل بیت پیامبر قلمداد

ص: ۳۵

---

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۱۷۱؛ به نقل از خرائج راوندی

۲- جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۴۵۷ و ج ۲، ص ۲۴۷ - تحفه الأحباب، ص ۱۷۹ - منتهی الأمال، ج ۱، ص ۱۹۵.

کند، و با مغالطه جای امامان و اوصیای حقیقی رسول خدا را بگیرد. زیرا می دانست مسلمانان شدیداً به اهل بیت پیامبر معتقدند، و قبلاً هم بنی عباس با سوء استفاده از همین اعتقاد مردم و با اشعار دفاع از آل پیامبر، توانسته بودند بنی امیه را از میان بردارند.

منصور در یکی از خطبه های خود در روز عرفه گفت: ای مردم! منحصرأ من از طرف خدا در روی زمین پادشاهم، و به توفیق او امور شما را اداره می کنم. من خزانه دار خدا هستم و بیت المال در اختیار من است. به خواست او عمل و به اراده او تقسیم می کنم؛ با اجازه او عطا می نمایم، خداوند مرا قفل خزائن خود قرار داده است، هرگاه بخواهد مرا باز می کند تا به شما عطا کند!...» (۱)

در خطبه ای دیگر خطاب به مردم خراسان گفت: «ای مردم خراسان! خدا حق ما را ظاهر ساخت، و میراث ما از پیامبر (خلافت) را به ما باز گرداند. حق در جای خود قرار گرفت، خدا نور خود را ظاهر و یارانش را عزیز و ستمگران را نابود کرد.....» (۲)

ص: ۳۶

---

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳ - الامام الصادق، ج ۵، ص ۴۵.

۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۱.

منصور با این عوام فریبی ها می خواست خود را تقدیس کند و چهره واقعی خود را که در ناپاکی و کفر و نفاق با بنی امیه هیچ تفاوتی نداشت، در پس این عناوین ساختگی مخفی سازد، و نیز می کوشید حتی اگر با سختگیری و تهدید هم شده، موافقت ظاهری امام صادق علیه السلام را جلب کند تا در برابر مردم خود را موجه جلوه دهد، اما امام نه تنها هرگز او را تأیید نکرد، بلکه به هر صورت که ممکن می شد با روشنگری های خود هویت اصلی او و بنی عباس را برملا می ساخت:

یکی از یاران امام پرسید: «اگر به برخی از ما شیعیان که از نظر معیشت در تنگدستی و سختی است پیشنهاد شود که برای اینها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند و اجرت بگیرد، این کار از نظر شما چگونه است؟»

امام فرمود: «من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا خطی بکشم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمک می کنند در قیامت در سرا پرده ای از آتشند تا خدا میان بندگان حکم کند»<sup>(۱)</sup>.

ص: ۳۷

و نیز آن گرامی درباره فقها فرمود: «فقیهان، امنای پیامبرانند، اگر دیدید به سلاطین روی آوردند و با ستمکاران دمساز و همکار شدند به آنان بدگمان شوید و اطمینان نداشته باشید»<sup>(۱)</sup>

امام حتی در مکاتبات و ملاقات های خود گاه با صراحت به تقبیح منصور می پرداخت.

منصور در نامه ای به امام نوشت: «چرا مانند دیگران نزد ما نمی آیی؟»

امام در پاسخ نوشت: «ما از دنیا چیزی نداریم که برای آن از تو بیمناک باشیم، و تو نیز از معنویات و آخرت چیزی نداری که به خاطر آن به تو امیدوار گردیم. نه تو در نعمتی که بیاییم به تو تبریک بگوییم و نه خود را در بلا- و مصیبت می بینی که بیاییم به تو تسلیت دهیم؛ پس چرا نزد تو بیاییم؟!»

منصور نوشت: «بیایید ما را نصیحت کنید!»

ص: ۳۸

---

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۲ - الامام الصادق علیه السلام، ج ۳، ص ۲۱؛ به نقل از حلیه الأولیاء

امام پاسخ داد: «هر کس اهل دنیا باشد، تو را نصیحت نمی کند و هر کس اهل آخرت باشد نزد تو نخواهد آمد» (۱)

روزی امام در مجلس منصور بود، اتفاق مگسی منصور را آزار می داد و هر چه آن را دور می کرد، مگس دور نمی شد و باز بر صورت منصور می نشست. منصور با ناراحتی به امام گفت: «خدا چرا مگس را آفریده است؟!»

امام بی درنگ پاسخ داد: «لیدل به الجباره؛ برای آنکه ستمگران جبار را به وسیله آن خوار و ذلیل سازد.» منصور یکه خورد و ساکت ماند. (۲)

### امام در برابر فرماندار مدینه

عبدالله بن سلیمان تیمی می گوید: هنگامی که محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن بن الحسن توسط حکومت عباسی شهید شدند، منصور دوانیقی یکی از عمال خود به نام «شیبه بن غفال» را فرماندار مدینه ساخت.

ص: ۳۹

---

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۴۸ - بحار، ج ۴۷، ص ۱۸۴.

۲- الفصول المهمه، ص ۲۳۶.

شبیبه به مدینه آمد و روز جمعه در مسجد مدینه بر منبر خطبه خواند و گفت: «همانا علی بن ابیطالب میان مسلمانان اختلاف انداخت و با اهل ایمان جنگید و حکومت را برای خود می خواست و نمی گذاشت به اهلش برسد، اما خداوند او را از حکومت محروم ساخت، و پس از او فرزندانش نیز در فساد دنباله روی او و جویای حکومتند، بدون آنکه لیاقت آن را داشته باشند، به همین جهت در نقاط مختلف زمین کشته می شوند و در خون خود می غلطند!»

سخنان شبیه بر مردم بسیار گران آمد ولی هیچ کس را یارای آن نبود که چیزی بگوید.

در این هنگام مردی که پیراهنی پشمین در بر داشت برخاست و گفت: ما خدای را ستایش می کنیم و بر محمد آخرین پیام آور او و سرور پیامبران و نیز بر همه پیامبران درود می فرستیم. اما خوبی هایی که گفتی ما سزاوار آنیم، و آنچه از زشتی بر زبان رانندی، تو و منصور به آن سزاوارترید.»

سپس به مردم رو کرد و گفت: «آیا شما را آگاه نسازم که چه کسی میزان اعمالش در قیامت خالی تر و از همگان زیانکارتر است؟ او کسی است که آخرتش را به

دنیای دیگران بفروشد، و این فرماندار فاسق چنین است. ( که آخرتش را به دنیای منصور فروخته است)...»

مردم آرام شدند و فرماندار بی آنکه چیزی بگوید از مسجد بیرون رفت. آنگاه پرسید: «این مرد که در برابر فرماندار چنین کوبنده سخن گفت کیست؟» گفتند: «امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است».<sup>(۱)</sup>

### امام صادق علیه السلام و زید بن علی علیه السلام

زید فرزند امام چهارم زین العابدین از شخصیت های برجسته اسلامی و از چهره های راستین علم و تقوی و فضیلت شیعی است.

زید در اوج خفقان حکومت امویان، مردانه قیام کرد و با شجاعت جنگید و با شرافت شهید شد؛ زندگی سراسر نور و تقوای زید و سرانجام قیام و شهادت تاریخ ساز او بهترین معرف پرورشی است که آن بزرگ، در خاندان امامت از پدر و برادر فرا گرفته بود.

دانشمندان اسلام بر بزرگواری، تقوی، علم و فضیلت زید متفق اند. امامان بزرگوار ما در بسیاری موارد فضیلت و بزرگواری زید را ستوده اند، و روایات فضیلت زید به

ص: ۴۱

---

۱- امالی شیخ طوسی، ص ۳۱ - بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۵.

حدی است که شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا، یک باب را به این روایات اختصاص داده است. (۱)

شیخ مفید می گوید: «پس از امام باقر علیه السلام زید از سایر فرزندان امام چهارم برتر و بزرگوارتر است، او پرهیزکار، عابد، فقیه، بخشنده و شجاع بود، امر به معروف و نهی از منکر می کرد.» (۲)

ابی جارود می گوید: «به مدینه آمدم و هر وقت سراغ زید را می گرفتم می گفتند: با قرآن همدم است.» (۳)

هشام می گوید: «خالد بن صفوان از زید سخن می گفت، پرسیدم: او را کجا دیدی؟ گفت: در یکی از روستاهای کوفه.

گفتم: چگونه بود؟

گفت: آنچه من دریافتم این است که از خوف خدا بسیار می گریست.» (۴)

ص: ۴۲

---

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۸

۲- ارشاد مفید، ص ۲۵۱

۳- ارشاد مفید، ص ۲۵۱

۴- ارشاد مفید، ص ۲۵۱



شیخ مفید می‌فرماید: «گروهی از شیعه - زیدیه - معتقدند که زید پس از پدر بزرگوارش امام بود. سبب این اعتقاد آن است که زید قیام با شمشیر (مسلحانه) کرد، و مردم را به آل محمد دعوت می‌نمود، و آنان گمان کردند امامت خود را در نظر دارد، در حالی که این طور نبود و او می‌دانست که پس از پدر، برادرش حضرت باقر علیه السلام امام است، و امام باقر علیه السلام نیز به هنگام وفات، حضرت صادق علیه السلام را برای امامت تعیین و معرفی کرد.» (۱)

## قیام زید

زید برای شکایت از خالد بن عبدالملک، فرماندار مدینه، به شام نزد هشام بن عبدالملک اموی رفت، ولی هشام برای آنکه زید را تحقیر کند او را به حضور نمی‌پذیرفت.

زید اعتراض و دادخواهی خود را توسط نامه برای هشام فرستاد، ولی هشام اعتنایی نکرد و ذیل نامه او نوشت. به محل خود باز گرد. زید گفت: «به خدا سوگند بر نمی‌گردم... و مدتی در شام ماند تا هشام به او وقت

ص: ۴۳

ملاقات داد؛ ولی هشام به گروهی از شامیان سپرده بود که هنگام ورود زید، دور او را بگیرند، چنان که زید نتواند به هشام نزدیک شود.

زید وارد مجلس شد و بلافاصله آغاز سخن کرد، و خطاب به هشام گفت: «در میان بندگان خدا هیچ کس نیست که برتر از آن باشد که به تقوی سفارش شود، و هیچ کس نیست که پست تر از آن باشد که به تقوی سفارش کند؛ من تو را به تقوی توصیه می کنم؛ از خدا بترس و پرهیز کار باش».

هشام با لحنی توهین آمیز گفت: «تو خود را سزاوار خلافت میدانی و بدان امیدواری، در حالی که لیاقت آن را نداری و کنیز زاده ای بیش نیستی .

زید پاسخ داد: «هیچ مقامی از پیامبری برتر نیست، و برخی از پیامبران مانند اسماعیل فرزند ابراهیم، کنیز زاده بودند، و اگر کنیز زادگی نقصی بود، هرگز اسماعیل به پیامبری مبعوث نمی شد. آیا نبوت ارجمندتر است یا خلافت؟.. اضافه بر این، کسی که پدرانش رسول خدا صلی الله علیه وسلم و علی بن ابی طالب باشند، کنیز بودن مادرش چه نقصانی برای او محسوب می شود؟!»

ص: ۴۴

هشام با شنیدن این پاسخ، خشمگین از جای برخاست، و فرمان داد زید را بیرون کنند. زید به هنگام رفتن گفت: «لم یکره قوم قط حر السیوف إلا ذلوا؛ آنان که سوزش شمشیر را مکروه دارند و از آن بهراسند ذلیل و خوار می شوند».

این سخن زید را به هشام باز گفتند و او دریافت که زید علیه امویان قیام خواهد کرد، و به درباریان خود گفت: «شما گمان می کردید این خاندان (خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام) نابود شده است. به جان خودم سوگند خاندانی که چون زید را دارد منقرض نشده است!»

زید از شام به کوفه آمد، شیعیان گرد او جمع شدند و با او بیعت کردند. تنها از کوفه پانزده هزار نفر با زید دست بیعت دادند و از مدائن، بصره، واسط، خراسان، ری، موصل و شهرهای دیگر نیز بسیاری به آنان پیوستند؛ و زید قیام کرد. (۱)

جنگ آغاز شد. گروندگان به زید سستی کردند و بسیاری ناجوانمردانه بیعت را زیر پا گذاشتند و از یاری زید دست برداشتند. زید در چند صحنه مردانه نبرد کرد و

ص: ۴۵

با آنکه یاران اندکی برایش باقیمانده بود، پایمردیها نمود، و سرانجام تیری بر پیشانیش فرود آمد، و چند روز بعد درگذشت. درود خدا و فرشتگان بر او. شهادت زید در ماه صفر سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ هجری واقع شد.

جسد زید را برخی دوستان او شبانه در نهری دفن کردند، و بر آن آب گشودند، اما سرانجام دشمنان مدفن او را پیدا کردند و ردیلانه تن آن شهید را از خاک در آوردند، سر مقدس او را از بدن جدا ساختند و به شام نزد هشام فرستادند و بدنش را به فرمان هشام در کناسه کوفه برهنه به دار آویختند. چند سال پیکر او چون پرچم شهادت بر دار در اهتزاز بود، تا هشام اموی دوباره فرمان داد بدن زید را از دار فرود آوردند و سوزاندند و خاکسترش را نیز بر باد دادند. (۱) ستمگران از پیکر بی جان زید نیز وحشت داشتند.

خبر شهادت زید، امام صادق علیه السلام طلا را سخت اندوهگین ساخت، چنانکه آثار حزن و مصیبت در سیمای آن حضرت آشکار شد... امام هزار دینار به ابو خالد

ص: ۴۶

---

۱- ارشاد مفید، ص ۲۵۲ - عمده الطالب، ص ۲۳۰ - منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۴.

واسطی داد تا در میان بازماندگان افرادی که در رکاب زید شهید شده بودند تقسیم کند.<sup>(۱)</sup>

فضیل رسان می گوید: پس از شهادت زید خدمت امام شرفیاب شدم، از زید سخن به میان آمد، امام فرمود: «خدا او را رحمت کند، مؤمن و عارف (معتقد به امامت ما) و دانشمند و راستگو بود، اگر پیروز میشد وفا می کرد، و می دانست خلافت را به چه کسی واگذار نماید»<sup>(۲)</sup>. (یعنی برای امامت و خلافت امام صادق مبارزه می کرد و اگر پیروز می شد، امام و خلیفه واقعی را به مردم معرفی می کرد).

از سخنان امام علیه السلام کاملاً آشکار است که قیام زید برای آن بود که حکومت را از خلفای ستمگر اموی بگیرد و به امام بسپارد، زید به امامت امام باقر و امام صادق کاملاً معترف بوده است.

هشتمین پیشوا، امام رضا به مأمون فرمود: زید از علماء آل محمد بود، برای خدا خشمگین شد و با دشمنان خدا پیکار کرد تا در راه خدا به شهادت رسید؛ پدرم موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد

ص: ۴۷

---

۱- ارشاد مفید، ص ۲۵۲

۲- رجال ممقانی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ به نقل از رجال کشی،

برای من نقل کرد که می گفت: خدا عمویم زید را رحمت کند که مردم را به امامت آل محمد دعوت می کرد، و اگر به پیروزی می رسید به آنچه مردم را به آن دعوت کرده بود وفا می کرد، (یعنی حکومت را به امام واگذار می کرد) زید برای قیام با من مشورت کرد، به او گفتم: ای عمو! اگر راضی هستی کشته و به دار آویخته شوی، قیام کن».

مأمون پرسید: «آیا او ادعای امامت نداشت؟»

امام فرمود: «نه! او مردم را به امامت آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم دعوت می کرد».<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق نقل می کند: زید بن علی علیه السلام فرمود: «در هر زمان یک تن از آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم امام و حجت خدا خواهد بود و در این زمان حجت خدا پسر برادرم جعفر بن محمد است که هر کس از او پیروی کند گمراه نمی شود و هر کس با او مخالفت ورزد هدایت نمی یابد».<sup>(۲)</sup>

ص: ۴۸

---

۱- رجال ممقانی، ج ۱، ص ۴۶۸ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۹

۲- بحار، ج ۴۷، ص ۱۹؛ به نقل از امالی صدوق.

امام صادق علیه السلام در سالهای آخر حکومت امویان و اوائل حکومت عباسیان، با استفاده از درگیری بنی امیه و بنی عباس و مشغولیت آنان به مسائل خود، که موجب تخفیف خفقان بود، نهضت علمی - مذهبی خود را گسترش داد و عملاً مدینه، حوزه درسی شد که در آن هزاران پژوهنده مشتاق در رشته های گوناگون از محضر آن امام گرامی بهره می گرفتند. شهرت علمی امام در بلاد اسلامی چنان چشمگیر و زبانزد خاص و عام بود که از نقاط بسیار دور سرزمین های اسلامی برای کسب فیض به مدینه و حوزه درس او می آمدند و از دریای بیکران علوم الهی او بهره ور می شدند. حتی بسیاری از متفکرین غیر اسلامی نیز برای مذاکره علمی با امام به خدمتش می رسیدند. شرح پاسخ ها و مناظرات امام با فرق گوناگون و صاحبان عقاید مختلف، از جالب ترین صفحات تاریخ علمی سده های اولیه اسلام است.

به نظر می رسد پاسخ های امام، بیشتر به مناسبت زمان و موقعیت و با توجه به طرز فکر و میزان درک سؤال کننده بوده است، به همین جهت برخی پاسخ ها فقط

برهان جدل کننده را باطل و ضعف گفتار او را برملا می سازد، و برخی نیز برای برانگیختن اندیشمندی و تفکر در سؤال کننده است، البته در بسیاری موارد نیز پاسخ ها کاملاً علمی و فلسفی است.

گردآوری همه پاسخ ها و مناظرات امام به کتابی جداگانه نیاز دارد. ما در این مقال برای نمونه چند فراز کوتاه از پاسخ های امام را که ساده تر و درک آن برای جوانان آسان تر است ذکر می کنیم، و سپس به معرفی رساله ای که امام صادق علیه السلام در توحید برای مفضل فرموده است می پردازیم.

ابومنصور می گوید: یکی از دوستانم برایم نقل کرد که با ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع - [که هر دو از دهری مذهب آن زمان بودند - در مکه، در مسجد الحرام نشسته بودیم؛ ابن مقفع گفت: «این مردم را می بینید؟ - و به سوی جایی که حاجیان طواف می کردند اشاره کرد - هیچ یک از آنان شایسته نام انسان نیستند، مگر آن مرد بزرگ که نشسته است (یعنی امام صادق علیه السلام، اما دیگران همگی سفله و حیوانند!»

ابن ابی العوجاء گفت: «چرا از این همه فقط آن مرد را انسان می دانی؟!»



- زیرا در او چیزهایی - [از دانش و فضل و بزرگی] - دیده ام که در غیر او نیافتم.

- باید ادعای تو را درباره او از خود او جويا شوم، و خودم دریابم.

- از این کار صرف نظر کن، چرا که من بیمناکم اگر با او سخن بگویی آنچه در دست داری تباه سازد (یعنی تو را از عقیده ات که به خدا و دین قائل نیستی بازگرداند).

- نظر تو این نیست، بلکه می خواهی من او را نبینم تا نادرستی آنچه درباره او گفتم آشکار نشود، و گفتار تو دروغ در نیاید.

- اکنون که درباره من چنین می اندیشی، نزد او برو و هر چه می توانی دقت کن تا لغزشی نداشته باشی و زمام اختیار را از دست نده که دست بسته تسلیم خواهی شد و آنچه را می خواهی بگویی حساب کن کدام به سود و کدام به زیان توست و آنها را نشانه و علامت گذاری کن (تا در موقع گفتگو حیران نشوی و اشتباه نکنی).

ابن ابی العوجاء برای دیدار امام رفت، و من و ابن مقفع بر جای خویش ماندیم.

چون باز گشت گفت: «ای پسر مقفع! وای بر تو، تو گفتمی او انسانی است، اما من دیدم او از جنس بشر

نیست! اگر در جهان یک تن باشد که هر گاه بخواهد روح محض است و هر گاه بخواهد در بدن جسمانی دیده می شود، تنها اوست!»

ابن مقفع پرسید: «مگر چه شده است؟»

گفت: به خدمت او رفتم و نشستم وقتی که دیگران رفتند و من و او تنها ماندیم، آغاز سخن کرد و فرمود: «اگر مطلب - [دین و ایمان] - چنان باشد که این ها می گویند - اشاره به مسلمانانی که طواف می کردند - و مسلما هم چنان است که آنان می گویند؛ [یعنی خدا و دین و آخرت بر حق است] در این صورت آنان به راه سلامت رفته اند و شما از سعادت دور مانده اید و در هلاکت خواهید بود. و اگر مطلب چنان باشد که شما می گویند، [یعنی خدایی و آخرتی در کار نباشد و قطعاً چنان نیست که شما می گویند، در این صورت شما با مسلمانان مساوی هستید. یعنی مسلمانان که به دین معتقدند به مهلک های نیفتاده اند، چرا که اگر به فرض محال خدا و آخرتی هم نباشد و چنان که شما دهری مذهبیان می پندارید با مرگ، همه چیز پایان پذیرد و حساب و کتابی در کار نباشد باز مسلمانان زیانی ندیده اند و عاقبت شان مثل شما خواهد بود].»

ص: ۵۲

گفتم: خدا تو را رحمت کند، مگر ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند، اعتقاد ما با آنان تفاوتی ندارد و یکی فرمود: «چگونه سخن تو و آنان یکی است؟ در حالی که آنان به معاد و پاداش اخروی و کیفر الهی و به خدای آسمان معتقدند و آسمان را به وجود خدا آباد می‌دانند، در حالی که شما آسمان را ویرانه‌ای می‌پندارید که کسی در آن نیست!»

من این فرصت را که امام سخن از خدا به میان آورد برای بیان عقاید خود غنیمت شمردم و گفتم: «اگر چنان است که آنان می‌گویند، پس چرا خدا خود را بر آفریدگان خویش آشکار نمی‌سازد و رویاروی، ایشان را به پرستش خود دعوت نمی‌کند تا دو نفر از خلایق با هم اختلاف نداشته باشند، چرا خود را از ایشان پنهان می‌دارد و پیامبران را می‌فرستد؟ اگر خودش می‌آمد برای ایمان آوردن مردم مؤثرتر بود!»

فرمود: «وای بر تو، چگونه کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده بر تو پوشیده مانده است؟ آفریدنت در حالی که قبلاً نبودی، بزرگ شدن بعد از کوچک بودن، توان و نیرویت بعد از ناتوانیت، و باز

ناتوانیت بعد از تواناییت، بیماریت بعد از سلامتی، و سلامتی بعد از بیماریت، خشنودیت بعد از خشم و خشم بعد از خشنودیت، اندوهت بعد از سرورت و سرورت بعد از اندوهت، دوستیت بعد از دشمنیت و دشمنیت بعد از دوستیت، پایداریت بعد از تأنی و سستیت، و تأنی و سستیت بعد از عزم و پایداریت، خواستنت بعد از بیزاریت و بیزاریت بعد از خواستنت، تمایل و رغبت بعد از بی میلیت و بی میلیت بعد از تمایل و رغبت، امیدت بعد از یأس و یأس بعد از امیدت، آگاه شدن و به ذهن آوردن چیزی را که در ذهنت نبود، و رها کردن و فراموش نمودن چیزی را که در ذهن داشتی...».

و همچنین آثار قدرت و خلقت خدا را که در وجود من است و نمی توانم انکار کنم متصلا بر من می شمرد؛ چنانکه گمان کردم هم اکنون خدا میان من و او آشکار می گردد. (۱)

عبدالله دیصانی که به خدا اعتقاد نداشت به خانه امام صادق علیه السلام رفت. اجازه خواست و داخل شد و نشست و

ص: ۵۴

---

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۴، حدیث ۲ از کتاب توحید.

عرض کرد: «ای جعفر بن محمد! مرا به معبودم دلالت کن».

امام فرمود: «نامت چیست؟»

دیسانی هیچ نگفت و برخاست و بیرون آمد! دوستانش چون از جریان آگاه شدند گفتند: «چرا نام خود را نگفتی؟»

گفت: «اگر می گفتم نامم عبدالله است بی تردید می گفت:

این کیست که تو عبد و بنده اوئی؟»

گفتند: «باز گرد و از او بخواه تو را به خدا دلالت کند و از نامت سؤال نکند دیسانی بازگشت و به امام عرض کرد: «مرا به

معبودم دلالت کن و از نامم نیز نپرس!»

امام فرمود: «بنشین!»

فرزند کوچک امام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد، امام تخم مرغ را از او گرفت، و فرمود: «ای دیسانی!

این حصاری سربسته است که پوستی محکم دارد، و در زیر پوست محکم باز پوستهای نازک است، و درون پوسته نازک،

طلایی محلول و نقره ای مذاب است که هیچ یک با دیگری مخلوط نمی شود و بر همین حالت باقی است؛ نه چیزی که

سلامت بخش

است از درونش بیرون می آید که خبر از سلامتش بدهد و نه چیزی که فاسد کننده آن باشد به درونش راه دارد که ما را از فساد درونش آگاه سازد. هیچ معلوم نیست برای آفرینش جنس نر یا ماده است، و در این حالت شکافته می شود و رنگهای طاووسی از آن بیرون می آید. آیا برای آن [با این همه شگفتی] هیچ مدبر و خالقی قائل نیستی؟»

دیصانی به فکر فرو رفت و مدتی ساکت ماند، و سرانجام سر برداشت و گفت: «گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست که یکتاست و شریکی ندارد، و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، و گواهی میدهم که شما امام و حجت بر خلائق هستید، و من از گذشته خویش پشیمان و تائبم» (۱)

هشام می گوید: زندیقی از امام صادق علیه السلام ضمن سئوالات خود پرسید: «خدا چیست؟»

امام فرمود: «او شیئی است بر خلاف همه اشیاء، و منظورم از این کلام اثبات معنای این سخن است و این که او شیئی است به حقیقت شیئی و چیزی بودن» [حقیقتاً چیزی است که وجود دارد] جز آنکه نه جسمی دارد و

به شکلی و نه دریافته می شود و نه لمس می گردد و نه با حواس پنجگانه درک می شود و نه خیال و آوهام او را درک می کند و نه هلاکت و نابودی در او راه دارد که نقصانی در او به وجود آورد و نه گذشت زمان در او تغییری ایجاد می کند.»

- آیا می گویی او شنوا و بیناست؟

- او شنوا و بیناست؛ شنوا بدون عضوی برای شنیدن و بینا بدون وسیله ای جهت دیدن؛ بلکه او به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند، سخن من چنین نیست که وقتی می گویم «به نفس خود می بیند و به نفس خود می شنود» چنان باشد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری، بلکه این عبارت را برای تفهیم و تفاهم بکار می برم بنابراین می گویم او با «کل وجود خود» شنواست، و باز نه به این معنا که وقتی می گویم «کل او» یعنی وجود او بعض و جزء داشته باشد، ولکن می خواهم مطلب را به تو بفهمانم، و منظورم جز این نیست که او شنوا و بینا و دانا و آگاه است بدون هیچ اختلافی در ذات و بدون هیچ اختلافی در معنا.

- پس او چیست؟

ص: ۵۷

- او رب و معبود است، او الله است؛ و باز مراد من از رب و الله حروف «ادل، ها و رب» نیست، بلکه منظور من آن معنا و وجودی است که خالق همه اشیاء است و سازنده آنهاست و منظورم از به کار بردن این حروف، همان معناست که به الله و الرحمن و رحیم و عزیز و اسم های دیگر نامیده می شود، و او خدای معبود است که عزیز و جلیل باد.

- ولی ما هیچ چیزی که به فکر آید نمی یابیم مگر آنکه مخلوق است!

- اگر چنین باشد، تکلیف توحید از ما برداشته می شود؛ زیرا در مورد چیزی که اصلا به فکر نیاید تکلیفی نداریم و لکن ما می گوییم هر چه از طریق حواس به فکر ما راه یابد و محدود به حواس گردد و شکلی در حواس ما داشته باشد که بتوان همانندی برای آن تصور نمود، آن مخلوق است؛ بنابراین در اثبات خالق اشیاء باید خدا را از دو جهت ناسزاوار او، بیرون بدانیم؛ یکی نفی که نفی او موجب ابطال و انکار اوست، و دیگری تشبیه، چرا که شباهت داشتن از صفات مخلوقات است که آشکار است، از اجزایی ترکیب و تألیف یافته اند، پس از اثبات صانع و خدای متعال ناگزیریم، به خاطر آنکه مخلوقات نیازمند

ص: ۵۸



اویند، و همه مصنوعند و صانع آنان غیر از خودشان است و مثل آنان نیست، چرا که مثل ایشان شبیه به ایشان خواهد بود در ترکیب و تألیفی که در آنان آشکار است و نیز شبیه به ایشان خواهد بود در این که قبلاً نبودند و بعداً به وجود آمدند، و از خردی به بزرگی و از سیاهی به سپیدی و از نیرومندی به ناتوانی منتقل می شوند، و در احوال دیگری که در مخلوقات موجود است و حاجتی نیست ما آن را بیشتر بیان کنیم.

- وقتی خدا را اثبات کنی، در واقع برای او حد قائل شده ای!

- نه هرگز برای او حدی قائل نشده ام، بلکه فقط بودن او را اثبات می کنم و بین نفی و اثبات هیچ مرتبه ای نیست.

- آیا او هستی دارد؟

آری، هیچ چیز جز به هستی [ای] که دارد اثبات نمی شود.

- آیا او کیفیت و چگونگی هم دارد؟

- نه؛ زیرا کیفیت و چگونگی از جهت صفت است. و به واسطه احاطه بر چیزی می توان کیفیت و چگونگی او را بیان کرد؛

ولی در اثبات خدای متعال باید از دو جهت

تعطیل؛ (نفی کردن و هیچ انگاشتن او) و تشبیه؛ (او را چون دیگر اشیاء پنداشتن) بیرون رفت؛ زیرا هر کس او را نفی کند انکار او کرده و پروردگاری او را کنار گذاشته و بر بطلان او قائل شده است، و هر کس او را تشبیه به غیر او نماید، او را به صفت مخلوقات و مصنوعات که سزاوار پروردگاری و خدایی نیستند اثبات کرده است؛ پس باید گفت برای او کیفیتی است که جز او سزاوار آن نیست، و غیر او در آن شرکت ندارد و هیچ کس بر آن احاطه ای ندارد و هیچ کس جز او نمی داند که چگونه است.

- آیا او به وجود خود با اشیاء مباشرت دارد و کاری را انجام می دهد؟

- او برتر از آنست که به وجود خود با اشیاء مباشرت داشته و کاری انجام دهد؛ چرا که این صفت مخلوق است که با وجود خود با اشیاء تماس و مباشرت دارند و کارهایشان با بدن و اعضاء انجام می شود و خدای متعال اراده و مشیت او نافذ در همه چیز است، و هر چه بخواهد [با اراده] انجام می دهد. (۱)

ص: ۶۰

توحید مفضل حاوی مطالب سودمندی در مورد خلقت انسان و جهان و اثبات وجود خدای متعال و علم و قدرت و حکمت اوست که امام صادق علیه السلام در چهار جلسه برای مفضل بیان فرمودند و مفضل با اجازه امام می نوشت.

این رساله پر ارج که توسط علامه مجلسی و برخی دیگر از دانشمندان ترجمه (۱) و چاپ شده، برای همگان مفید و سودمند و مطالعه آن برای همه علاقه مندان به مسائل توحید و متفکران در آیات عظمت الهی لازم است.

سید بن طاوس در کشف المحجبه به فرزند خود توصیه می کند که این رساله را مطالعه نماید، و در جای دیگر نیز می فرماید: «کسی که به سفر می رود از کتاب هایی که باید همراه داشته باشد یکی توحید مفضل است» (۲).

ص: ۶۱

---

۱- از جمله تلخیص و ترجمه آقای علی اصغر فقیهی است که مکرر چاپ شده است.

۲- - کشف المحجبه، ص ۹

اینک به اختصار به معرفی این رساله می پردازیم و برای تبرک، ترجمه فرازهایی از آن را ذکر می کنیم:

«روزی به هنگام غروب در مسجد پیامبر نشسته بودم و در عظمت پیامبر و آنچه خداوند بدان بزرگوار از شرف و فضیلت عطا کرده می اندیشیدم... ناگاه ابن ابی العوجاء که یکی از لامذهبان آن زمان بود وارد مسجد شد و در جایی نشست که من سخن او را می شنیدم. چون قرار گرفت، مردی از دوستانش نیز در رسید و نزدیک او نشست؛ ابن ابی العوجاء و دوستش به ترتیب درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مطالبی... بیان داشتند.

پس از این گفتگو، سخن از آفریدگار جهان به میان آوردند، و حرف را بدانجا رساندند که جهان را خالق و مدبری نیست، و همه چیز بدون خالق و مدبر از طبیعت پدید می شود و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود!

چون این سخنان واهی از آن به دور مانده از رحمت حق شنیدم، از شدت خشم خودداری نتوانستم و گفتم: «ای دشمن خدا، زندیق و بی دین شدی و پروردگاری که تو را به بهترین ترکیب و صورت آفریده و تو را از حالات گوناگونی گذرانده تا به این جدت رسانده است انکار کردی. اگر در خود اندیشه کنی و به

حس و دریافت خود رجوع نمایی، بی تردید دلایل پروردگار و آثار آفرینش خدای متعال در تو مستقر و شواهد وجود خدا و قدرت او و برهان علم و حکمتش در تو آشکار و روشن است».

ابن ابی العوجاء گفت:

«ای مرد! اگر تو از متکلمانی (کسانی که از بحث عقاید آگاهی داشتند و در بحث و جدل ورزیده بودند) با تو. به روش آنان سخن بگویم؛ در آن صورت اگر ما را مجاب سازی ما از تو پیروی کنیم، و اگر از آنان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد. و اگر از یاران جعفر بن محمد صادق علیه السلام هستی، او خود چنین با ما سخن نمی گوید، و به این طریق با ما مجادله نمی کند؛ او گفتار ما را بیش از آنچه تو شنیدی بارها شنیده و دشناممان نداده و در پاسخ ما از اندازه بیرون نرفته است، او آرام و بردبار و خردمند و متین است، هرگز خشم و سفاهت بر او چیره نمی شود و از جای به در نمی رود؛ سخنان و دلایل ما را می شنود آنچه در خاطر داریم بر زبان می آوریم و گمان می کنیم بر او پیروز شده ایم، آنگاه با کمترین سخن دلایل ما را باطل می سازد و با کوتاه ترین کلام حجت را بر ما تمام می کند؛ چنان که نمی توانیم به

ص: ۶۳

پاسخ بر آییم. اینک تو اگر از اصحاب اویی چنانکه شایسته اوست با ما سخن بگو».

من اندوهناک از مسجد بیرون آمدم و در آنچه اسلام و مسلمانان به کفر این محلدان و شبهات ایشان در انکار آفریدگار مبتلا شده اند فکر می کردم، پس به خدمت سرورم امام صادق علیه السلام رفتم. امام چون مرا افسرده و اندوهگین دید، پرسید: ترا چه می شود؟ «

من سخنان آن دهریان را بعرض رساندم.

فرمود: «برای تو از حکمت آفریدگار در آفرینش جهان و حیوانات و درندگان و حشرات و مرغان و هر جانداری از انسان و چهارپایان و گیاهان و درختان میوه دار و بی میوه و گیاهان خوردنی و غیر خوردنی بیان خواهم کرد؛ چنانکه عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند و بر معرفت مؤمنان افزوده شود و ملحدان و کافران در آن حیران بمانند؛ بامداد فردا نیز نزد ما بیا»

از این توفیق نایاب سخت شاد شدم و به خانه آمدم و در انتظار آن وعده جان بخش شب بر من دراز شد».

ص: ۶۴

بامداد به خدمت امام شتافتم، و رخصت طلبیده وارد شدم و ایستادم، بعد به حجرهای دیگر داخل شدم و امام مرا به خلوت خویش طلبید، چون نشستم، امام فرمود: «مفضل، گویا شب بر تو در انتظار وعده ما طولانی شد؟»

عرض کردم: «آری سرور من»

امام اینگونه آغاز کرد: «ای مفضل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود. و او باقی است و بودنش را نهایت نیست، حمد و ستایش سزاوار اوست که به ما الهام فرمود، و شکر و سپاس ویژه او که برترین مراتب علوم و رفیع ترین قله های سرافرازی را به ما عطا کرد، و ما را بر همه آفریدگان به علم خویش برگزید، و به حکمت خود ما را بر آنان گواه ساخت.»

مفضل می گوید: اجازه خواستم تا آنچه را امام می فرماید بنویسم.

امام موافقت کرد و فرمود: «ای مفضل! آنانکه در وجود آفریدگار جهان تردید می کنند، به عجایب خلقت جهان جاهلند، و فهم شان از درک حکمت های خدای متعال در مخلوقات دریا و کوه و دشت، کوتاه و قاصر

است؛ بنابراین به سبب کوتاهی فکر و دانش شان به راه انکار رفته اند، و به جهت ناتوانی بصیرت شان به لجاجت و تکذیب پرداخته اند، تا آنجا که منکر شده و می گویند موجودات را خالقی نیست و ادعا می کنند که جهان مدیری ندارد، و آنچه وقوع می یابد بنا بر حساب و اندازه و حکمت و تدبیری نیست!

خدای متعال برتر از آنست که وصف می کنند، و خدا ایشان را از رحمت به دور دارد که از حق روشن و آشکار به کدام سوی می روند؟!

آنان در گمراهی و کوری و حیرت خود چون گروهی نایبنایند که در عمارتی استوار و آراسته در آیند و در آن فاخرترین فرش ها گسترده باشد، و انواع خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و آنچه آدمی بدان نیازمند است آماده، و هر چیز با تدبیر و اندازه ای درست، در جای خود قرار گرفته باشد؛ پس آن کوران به هر سوی عمارت رفت و آمد کنند، و در اطاق ها وارد شوند؛ در حالی که نه بنا را می بینند و نه آنچه در آن مهیا شده است، و گاه باشد که پایشان به ظرفی یا اثاثی که درست در جای خود قرار دارد برخورد و آنان نیازی به آن نمی بینند و نیز نمی دانند



که آن را چرا و برای چه کار در آنجا نهاده اند، و از نادانی خشمگین شوند و بر بنا و بنا کننده ناسزا گویند!

دقیقا حال گروهی که حسن تقدیر معبود جهان و کمال تدبیر در عالم هستی را انکار می کنند، چون آن کوران است؛ زیرا اذهان این منکران اسباب و علل و فواید اشیاء را دریافته است و در این جهان حیران و نادان پرسه می زنند و آنچه از درستی نظام و استحکام آفرینش و زیبایی ساخت در این سرا به کار رفته نمی فهمند، و چون چیزی بینند که سبب را ندانند و عقلشان به حکمت آن نرسد، به بدگویی و انکار می پردازند و آن را به خطا و بی تدبیری نسبت می دهند».

امام در دنباله سخنان خود در مجلس اول، به تفصیل خلقت انسان و حکمت های گوناگون آن و نعمت های الهی را توضیح داده اند. برای رعایت اختصار به همین اندک اکتفا می کنیم و فرازهایی از بیانات امام را در جلسات بعدی نقل می کنیم :

### مجلس دوم

«... ای مفضل... در تدبیر خدای حکیم و توانا بیندیش، در خلقت حیوانات درنده و شکاری، که چگونه برای آنها

ص: ۶۷

دندان های تیز و برنده و چنگال های سخت و محکم و دهانهای بزرگ آفریده است تا با عالم ایشان مناسبت داشته باشد و... همچنین مرغان شکاری گوشت خوار منقارها و چنگال هایی موافق با کارشان دارند.

اگر خداوند به حیوانات علف خوار چنگال میداد چیزی را که محتاجش نیستند به آنها داده بود، زیرا شکار نمی کنند و گوشت نمی خورند، و اگر به درندگان سم می داد، چیزی که نیازمندش نبودند به آنها بخشیده و چیزی را که به آن نیازمندند یعنی حربه و اسلحه ای که با آن غذای خود را شکار کنند، از آنها دریغ کرده بود.

آیا نمی بینی که خدای متعال به هر یک از این دو نوع حیوان آنچه را مناسب آنهاست و برای بقاء و صلاح کار آنها لازم است، عطا کرده است؟

اکنون بچه چهارپایان را بنگر که پس از تولد چگونه از پی مادران خود می روند و به برداشتن و پرورشی که فرزند آدمی نیازمند است نیازی ندارند؛ چرا که آنچه مادران آدمی، از مدارا و آگاهی به پرورش طفل و توانایی بر این کارها که با کف های گشاده و انگشتان کشیده ممکن است، دارا می باشند، مادران چهار پایان ندارند؛ به همین جهت خدای متعال مقارن با ولادت به بچه چهارپا،

بدون مربی و پرستار توانایی آن داده که بر پای خویش بایستد و راه برود، تا تلف نشود و بدون پرورش مربی طریق رشد و صلاح خویش را بی‌ماید و به کمال خود برسد.

جوجه بسیاری از پرندگان چون ماکیان (مرغ خانگی) و تیهو و دراج و کبک در همان ساعتی که از تخم بیرون می‌آیند راه می‌روند و دانه بر می‌چینند، و خدای متعال برای جوجه برخی دیگر از پرندگان که ضعیفند و توانایی پرواز ندارند؛ مانند جوجه کبوتر و پرندگان دیگر از این قبیل، در مادران آنها مهربانی بیشتری قرار داده که دانه را در چینه دان خود انباشته و در دهان جوجه می‌ریزند، تا آنگاه که جوجه به پرواز درآید و به همین جهت به این پرندگان مانند غیرشان از ماکیان و نظایر آن جوجه بسیار نداده تا مادر بتواند به جوجه‌ها رسیدگی نماید تا آنها تلف نشوند؛ پس می‌بینی که هر یک بهره‌ای مناسب خویش از تدبیر خدای حکیم آگاه یافته‌اند.»

ص: ۶۹

«... صداها اثری است که از اصطکاک اجسام در هوا پدید می شود و هوا آن را به شنوایی ما می رساند، و مردم در تمام روز و برخی از شب در امور و نیازمندی های خود سخن می گویند، اگر این سخن و اصوات در هوا می ماند جهان از صدا پر و کار بر مردم دشوار می شد و آنگاه بیشتر از تجدید کاغذ نیاز مند بودند که هوا را عوض کنند؛ زیرا کلام و کلمات که القاء می شود به مراتب بیشتر از نوشته ها است... آفریدگار حکیم این هوا را چون کاغذ لطیف پنهانی گردانیده که حامل سخن و صدا می شود و دوباره آثار سخن در آن محو می گردد و صاف و خالص می ماند برای سخن و صدای دیگر و فرسوده و ضایع نمی شود.

همین هوا اگر در مصلحت آن بیندیشی برای عبرت تو کافی است؛ چرا که موجب حیات بدن است، که در داخل بدن تنفس و فرو بردن هوا سبب زنده ماندن است و در خارج مباشرتش بدن را به اصلاح می آورد، و صداها را از راه های دور حمل می کند و بوهای خوش به مشام می رساند؛ نمی بینی که از هر طرف که باد می آید بوی

خوش و صدا از آن سو بیشتر می رسد، و نیز حامل سرما و گرما که هر یک در نظام و صلاح امور جهان مؤثرند، هواست...»

«... در تدبیرهای گوناگون خدای دانای توانا در آفرینش اصناف درختان بیندیش. چنان است که سالی یکبار درخت می میرد و حرارت غریزش در درون پنهان می شود و مواد میوه ها در آن متولد و آماده می گردد و در بهار دیگر دوباره زنده شده به حرکت می آید، و انواع میوه ها را برای تو حاضر می سازد، هر میوه‌ای در وقت خود؛ همان طور که در مهمانی ها هر لحظه شیرینی مطبوع و غذای گوارایی پیش تو می نهند.

اگر دقت کنی می بینی درختان باردار دست های خود را با تحفه های گوناگونی به سوی تو دراز کرده اند و در صحن باغ شاخه های گل و دسته های ریحان و نسرين و یاسمن به پیش تو داشته اند که هر یک را می خواهی بگیری!

اگر خردمندی، چرا میزبان خود را نمی شناسی و اگر هوشیاری، چرا گوناگونی این لطایف را نمی فهمی و سپاس ولی نعمت خود نمی گزاری؟ این همه غذاها و میوه ها و سبزیها و گل های رنگ رنگ گوناگون در باغ و بستان و کوه و هامون برای تو آماده و مهیا کرده است و

ص: ۷۱

تو منکر احسان و عاصی فرمان اوایی و به جای شکر، ناسپاسی و در برابر نعمت، عصیان می ورزی!!

عبرت بگیر از آفرینش انار و آنچه در آن از قدرت خدای عطابخش پوزش پذیر آشکار است. در میان آن تپه هایی از پیه تعبیه کرده، در همه سوی آن تپه ها دانه های انار را نصب و به یکدیگر چسبانده است؛ چنانکه گویی با دست کنار هم چیده اند، و دانه ها را به چند قسمت تقسیم و هر قسمت را با پرده ای پوشانده است، و آن پرده چنان لطیف است که عقل حیران می ماند، و آنگاه مجموع آنها را در میان پوست محکمی جا داده است. تدبیر در این آفرینش دقیق چنین است که اگر درون انار پر از دانه بود، دانه ها برای جذب غذا راهی نداشتند، پس آن پیه را در میان دانه ها قرار داده و ته دانه ها را در آن کاشته است که به این وسیله غذا به هر دانه برسد و آن پرده ها را برای حفظ دانه های لطیف بر روی آنها کشیده تا ضایع و فاسد نشوند و پوست محکم را بر روی همه قرار داده تا دانه هایی چنان با طراوت از سرما و گرما و آفت‌های دیگر محفوظ بمانند، و اینها که گفتیم همه اندکی از حکمت های بسیار آفرینش انار است...»

ص: ۷۲

«... اینک برای تو از آفت ها و بلاها سخن می گویم که گاهی پدید می آید و گروهی از جاهلان آن را وسیله ساخته اند که خدای متعال و آفرینش او و تدبیر و تقدیرش را انکار نمایند، و وقوع آنها را در جهان بر خلاف حکمت می پندارند... مانند و با و طاعون، و انواع بیماری ها و تگرگ و ملخ که کشتزارها و میوه ها را ضایع می سازد...

در پاسخ ایشان می گویم اگر خالق و مدبری در جهان نمی بود می بایست بیش از این فتنه و فساد و آفت و بلا در دنیا پدید آید، و مثلا نظام آسمان و زمین گسسته شود و کواکب بر زمین فرو افتند، یا زمین به آب فرو رود، یا آفتاب دیگر طلوع نکند، یا رودها و چشمه ها خشک شوند چنان که آب نایاب گردد، یا هوا از حرکت باز بماند و هیچ باد نوزد، یا همه چیزها فاسد شوند، یا آب دریا بر خشکی طغیان کند و همه جانداران را غرق سازد!! و همین آفت ها از قبیل طاعون و ملخ هم چرا دیر نمی پاید و دائمی نیست تا همه را بیچاره و نابود سازد و فقط گاهی بروز می کند و زود برطرف می شود؟

نمی بینی که جهان از آن بلاهای بزرگ که می تواند همه اهل جهان را نابود سازد محفوظ است، و فقط گاهی مردمان را با آفت ها و بلاهای کوچکی می گزد و می ترساند تا تأدیب شوند و باز به زودی آن بلا را زایل می سازد، تا وقوع آفت و بلا، پندی برای آنان باشد و برطرف کردنش رحمت و نعمتی بر آنان .

بی دینان درباره مصیبت ها و ناخوشایندهایی که برای مردم رخ می دهد می گویند: اگر جهان آفریدگار مهربانی دارد چرا این گرفتاری ها پیدا می شود؟! گوینده چنین سخنی گمان می کند که عیش و زندگی آدمی در جهان باید از هر رنج و کدورتی صاف و خالی باشد. اگر چنین می بود، آنقدر شر و فساد و طغیان در مردم پدیدار می شد که نه به صلاح دنیاشان بود و نه به کار آخرتشان می آمد؛ چنان که می بینی برخی را که به ناز و نعمت بر آمده اند و به امنیت و رفاه و توانگری پرورش یافته اند، در طغیان و کفران بدانجا می رسند که گویی فراموش کرده اند از جنس بشر و مخلوق پروردگارند و فراموش کرده اند که ممکن است به آنان هم زبانی برسد و یا به گرفتاری و رنجی مبتلا شوند! و به ذهن شان هم خطور نمی کند که بر ناتوانی ترحم کنند یا از مستمندی دستگیری نمایند، یا بر مبتلایی



رقت آورند و یا بر بیچاره ای مهربانی نمایند، یا بر بلا دیده ای عاطفه نشان دهند!!

اما اگر رنجی انسان ها را بگذرد، و سختی مصیبتی یا دردی ایشان را فرا گیرد، بسیاری از آنان که جاهل و غافلند، در می یابند و از فساد و گناهان بسیار که مرتکب می شدند تائب و متزجر می شوند.

آنان که این رنج ها و آزارها را در جهان نمی پسندند در واقع به کودکان شیهند که از دواهای تلخ ناگوار بدگویی می کنند و ممنوع شدن از خوردنی های لذیذی که برایشان زیانمند است موجب خشمشان می شود و آموختن و تحصیل علوم بر آنان ناگوار است، و دوست دارند که پیوسته به بازی و بطالت بگذرانند و هر خوردنی و نوشیدنی که مایل هستند بخورند و بیاشامند؛ و درک نمی کنند که به بازی و بطالت گذراندن چه زیان هایی برای دین و دنیایشان دارد و غذاهای لذیذ زیانمند، آنان را به چه بیماری هایی مبتلا می سازد، و نمی فهمند که تحصیل علم و ادب نتایج نیکویی برایشان در پی دارد و خوردن داروهای تلخ موجب بهبودی آنهاست.

ص: ۷۵

بسا رنج ها که آسودگی ها در پی دارد، و بسا تلخی ها که شیرینی ها به بار می آورد.» (۱)

## ارتباط با جهان غیب

بی تردید امامان پاک ما که اوصیای برحق پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم و وارثان علوم الهی اویند، از ویژگی هایی برخوردار بودند که خداوند به پیامبران و اولیاء خاص خویش موهبت می فرماید. یکی از این ویژگی ها ارتباط با خدای جهان، و برخورداری از علوم غیبی مخصوصی است که خیال و اوهام در آن راه ندارد و همچون وحی پیامبران از شائبه هر دروغ و نادرستی برکنار است، با این تفاوت که اوصیاء و امامان، پیامبر نبودند و دین جدیدی نمی آوردند و مبلغ و پاسدار دین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و رهبر امت می بودند؛ همانطور که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؛ تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود».

ص: ۷۶

---

۱- کتاب توحید مفضل، ترجمه علامه محمد باقر مجلسی با اندک تصرف در عبارات .

در روایات اسلامی، نمونه های علوم ماورایی هر یک از امامان ما به قدری فراوان دیده می شود که برای هیچ مسلمان آگاه بی غرضی جای تردید باقی نمی گذارد که آن بزرگواران بر دانشی ژرف و الهی تکیه داشتند و هر گاه صلاح می دیدند برای هدایت پیروان، گوشه ای از دانسته های غیبی خویش را آشکار می کردند.

اینک به نمونه هایی از علوم پنهانی و غیبی امام صادق علیه السلام توجه کنید:

پس از شهادت زید بن علی علیه السلام، یحیی فرزند ارشد زید، پنهانی به ایران رفت. پس از مدتی در شرق ایران گروهی را گرد آورد و علیه خلیفه اموی قیام کرد و مردانه جنگید و سرانجام با رشادت شهید شد. پیکر او را نیز چون پدرش زید، به دار آویختند، و سال ها بر دار بود تا ابو مسلم قیام کرد و بدن یحیی را فرود آوردند و با احترام به خاک سپردند.

در ایامی که یحیی به سوی خراسان می رفت، یکی از شیعیان به نام متوکل بن هارون که از سفر حج باز می گشت و در مدینه امام صادق علیه السلام را نیز ملاقات کرده بود، با یحیی روبرو شد.

متوکل می گوید: سلام کردم.

پرسید: «از کجا می آیی؟»

گفتم: «از حج». از احوال خاندان خویش و عموزادگان و نیز از حضرت صادق علیه السلام جو یا شد، آنچه می دانستم گفتم و برای او، حزن و اندوه آنان را از شهادت زید، پدرش، بیان کردم.

گفت: عمویم، محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) به پدرم گفته بود که سرانجام او چه می شود...» و سپس پرسید: «آیا پسر عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات کردی؟»

گفتم: «آری»

گفت: «آیا چیزی درباره ی من فرمود؟»

گفتم: «آری»

گفت: «آنچه گفت برای من بگو»

گفتم: «دوست ندارم که آنچه از آن حضرت شنیدم رو در روی شما باز گو کنم»

گفت: «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟! آنچه شنیده ای بگو».

گفتم: «آن حضرت می فرمود که شما نیز کشته و مانند پدرتان به دار آویخته می شوید...»

آنگاه یحیی پس از برخی مکالمات، نسخه ای از صحیفه سجاده را که نزدش بود به متوکل سپرد تا به مدینه ببرد و به برخی از اقوام او برساند، و گفت: «به خدا سوگند اگر این نبود که پسر عمویم حضرت صادق علیه السلام فرموده است من کشته و به دار آویخته می شوم، این صحیفه را به تو نمی سپردم... ولی من می دانم که گفته او حق است و آن را از پدران خود فرا گرفته است.» (۱)

و دیری نیاید همچنان شد که امام صادق علیه السلام فرموده بود.

صفوان بن یحیی می گوید: جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: «می دانی چرا ما شیعه شدیم با آنکه از این مذهب سخنی نزد ما نبود، و آنچه دیگران در این باره می شناختند نمی شناختیم؟»

گفتم: «جریان چیست؟»

گفت: روزی منصور دوانیقی از پدرم خواست مردی هوشیار و زیرک برای انجام مأموریتی ویژه معرفی کند. پدرم دایی خود را معرفی کرد. منصور او را احضار نمود و پولی به او داد و گفت: به مدینه برو و با عبدالله بن

ص: ۷۹

---

۱- منتهی الامال، قسمت زندگانی امام سجاد بخش مقتل یحیی بن زید؛ و نیز در مقدمه صحیفه سجاده در اکثر چاپ ها .

حسن بن الحسن و گروهی از خویشاوندانش و از جمله جعفر بن محمد ملاقات کن، و به آنان بگو من غریبم و از خراسان آمده ام، در آنجا شیعیان و پیروانی دارید که این پول را برای شما فرستاده اند؛ و به هر کدام مبلغی با شرایطی پرداز و بگو من فرستاده آنها هستم و دوست دارم رسید پول را با خط خودتان بنویسید که همراه من باشد.

دایی پدرم به مدینه رفت، و پس از مدتی مراجعت کرد و نزد منصور آمد. پدرم نیز در مجلس منصور بود.

منصور پرسید: «چه کردی؟»

گفت: «همه آنان را ملاقات کردم و پول ها را پرداختم و رسید گرفتم، به جز جعفر بن محمد که در مسجد پیامبر نزد او رفتم، نماز می خواند، پشت سر او نشستم تا نمازش تمام شود، چون نماز را به پایان برد به من رو کرد و گفت: «از خدا بترس و اهل بیت پیامبر را فریب مده و به منصور بگو از خدا بترسد و خاندان پیامبر را مفریبد».

گفتم: «منظورتان چیست؟!»

ص: ۸۰

گفت: «پیشتر بیا» و آنگاه همه آنچه میان من و تو گذشته بود و مأموریت مرا باز گفت، چنانکه گویی همراه ما بوده است».<sup>(۱)</sup>

ابوبصیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم و نام معلی بن خنیس به میان آمد، امام فرمود: «ای ابوبصیر! آنچه درباره معلی بن خنیس به تو می گویم پنهان بدار».

عرض کردم: «پنهان می دارم».

فرمود: «معلی به مقام والای خود نمی رسد مگر به آنچه داود بن علی بر سر او می آورد!»

گفتم: «داود بن علی با او چه می کند؟»

فرمود: «او را احضار می کند و گردنش را می زند و بدنش را به دار می آویزد و این کار در سال آینده واقع می شود»

سال بعد داود بن علی فرماندار مدینه شد و معلی بن خنیس را احضار کرد و از او خواست شیعیان امام صادق علیه السلام را معرفی کند. معلی نپذیرفت. فرماندار تهدید کرد که اگر مقاومت کنی و نگویی ترا می کشم!

ص: ۸۱

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۷۵ - بصائر الدرجات، ص ۲۴۵ - مناقب، ج ۴، ص ۲۲۰ - بحار، ج ۴۷، ص ۷۴؛ به نقل از سه کتاب مذکور و خرائج راوندی

معلی گفت: «مرا به کشتن تهدید می کنی؟! به خدا سوگند اگر شیعیان امام صادق علیه السلام زیر پای من باشند پا از روی آنان بر نمی دارم، و اگر مرا بکشی، مرا خوشبخت و خود را بدبخت ساخته ای و داود او را به شهادت رساند»<sup>(۱)</sup>

علی بن حمزه می گوید: جوانی از کارمندان حکومت اموی با من دوست بود، از من خواهش کرد از امام صادق علیه السلام و اجازه بگیرم که به خدمت امام شرفیاب شود؛ اجازه گرفتم و جوان به خدمت امام آمد و نشست و گفت: «فدایت شوم، من از کارمندان بنی امیه بودم و اموال فراوانی از این راه بدست آورده ام!»

امام فرمود: «اگر بنی امیه کسانی چون شما را نداشتند، نمی توانستند حق ما را از بین ببرند و اگر مردم به آنها کمک نمی کردند و تنهایشان می گذاشتند چیزی جز آنچه در دستشان بود نمی یافتند»

جوان گفت: «فدایت کردم! آیا برای من راه نجاتی هست؟»

ص: ۸۲



فرمود: «اگر بگویم انجام می دهی؟»

گفت: «آری»

فرمود: «اموالی که از این راه به دست آورده ای به صاحبانش برگردان، و آنچه صاحبش را نمی شناسی صدقه بده. اگر این کار را بکنی من بهشت را برای تو ضمانت می کنم.»

جوان سر بزیر افکند، و پس از مدتی سر برداشت و گفت: فدایت شوم این کار را خواهم کرد.»

جوان با ما به کوفه آمد، و آنچه داشت، حتی لباس هایش را یا به صاحبانش برگرداند یا صدقه داد و چنان تهیدست شد که ما برایش لباس خریدیم و برای معیشتش به او کمک کردیم. چند ماهی نگذشت که بیمار شد و ما به عیادت او می رفتیم؛ یک روز بر او وارد شدم، در حال احتضار بود، چشمانش را گشود و گفت: «به خدا سوگند امام صادق علیه السلام به وعده خود وفا کرد». این جمله را گفت و از دنیا رفت، او را به خاک سپردیم.

مدتی بعد به خدمت امام شرفیاب شدم، امام تا مرا دید فرمود: به خدا سوگند به وعده ای که به آن جوان داده بودیم وفا کردیم!»

ص: ۸۳

عرض کردم: «فدایت شوم، راست می گوئید، به خدا سوگند خود او نیز به هنگام مرگ به من همین را گفت».(۱)

سدیر صیرفی می گوید: اموالی از امام صادق علیه السلام نزد من بود، هنگام پرداختن یک دینار را نزد خود نگهداشتم تا درستی گفتار شیعیان را در مورد امام بیازمایم.

امام فرمود: «ای سدیر! به ما خیانت کردی و منظورت از این کار بریدن از ما نیست» .

عرض کردم: «فدایت شوم موضوع چیست؟» .

فرمود: «مقداری از حق ما را برداشتهای که ما را بیازمایی!»

گفتم: «فدایت شوم راست گفتی، می خواستم به درستی گفتار شیعیان درباره شما پی ببرم».

فرمود: «آیا نمی دانی ما به آنچه بدان نیازی باشد دانا هستیم... علم پیامبران در علم ما محفوظ و نزد ما جمع شده است و علم ما از علم پیامبران است».

ص: ۸۴

چنانکه گفتیم، حکام اموی و عباسی، امامان گرامی ما را به شدت تحت نظر و مراقبت داشتند، حتی گاهی از تماس مردم با آن بزرگواران مانع می شدند. در عین حال در اواخر حکومت بنی امیه و اوائل حکومت بنی عباس، به جهت ضعف و درگیری ها و مشغولیت های آنان، مشتاقان فرصت یافتند از محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام استفاده برند و کسب علم و فیض نمایند.

اشتیاق دانش پژوهان و دیانت جویان به بهره گیری از فیضان علوم امامان علیهم السلام چنان بود که نه تنها در چنین فرصت که حتی در سخت ترین شرایط خفقان نیز کم و بیش، به هر صورت که ممکن می شد، خود را به امام می رساندند و فراخور درك و خواسته خویش از خرمن کمالات ایشان خوشه ای می چیدند.

در مکتب امام صادق علیه السلام شاگردان بسیاری پرورش یافتند که علوم و معارف اسلامی را در زمینه های مختلف فرا گرفته و به دیگران منتقل ساختند؛ شیخ طوسی در کتاب رجال، حدود چهار هزار نفر را که از محضر امام صادق علیه السلام استفاده علمی یا روایت کرده اند نام می برد. ما

در این جا برای تجلیل از مقام شامخ آنان و قدردانی از زحمات شان در راه انتقال علوم و معارف به نسل های بعد، به اختصار سه تن از آنان را معرفی می کنیم.

### ۱- حمران بن اعین شیبانی

خانواده اعین عموماً از شیعیان خاص ائمه و از علاقمندان به خاندان رسالت بودند. حمران و برادرش زراره هر دو از درخشنده ترین چهره های شیعی و از علماء و فقه ای نامدار عصر خود و از یاران بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام محسوب می شدند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران بن اعین مرد با ایمانی است که به خدا سوگند هرگز از دینش بر نمی گردد، و نیز می فرمود: «حمران اهل بهشت است».<sup>(۱)</sup>

زراره می گوید: در ایام نوجوانی به مدینه آمدم، و در موسم حج در منی حاضر شدم و به خیمه امام باقر علیه السلام رفتم و سلام کردم. امام پاسخ دادند. مقابل امام نشستم، فرمودند: از فرزندان اعین هستی؟»

عرض کردم: «آری، من زراره فرزند اعینم».

ص: ۸۶

فرمود: «تو را به شباهت شناختم. آیا برادرت حمران به حج آمده است؟»

گفتم: «نه، ولی به شما سلام رساند».

فرمود: «او از مؤمنان واقعی است که هرگز از دین خود دست نخواهد کشید، هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان»<sup>(۱)</sup>

حمران خود می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «آیا من از شیعیان شما هستم؟»

فرمود: «آری به خدا سوگند تو در دنیا و آخرت از شیعیان مایی...»<sup>(۲)</sup>

اسباط بن سالم می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «در قیامت ندا می دهند حواریون (یاران نزدیک) پیامبر خدا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم که پیمان خویش نشکستند و با همان پیمان از جهان رخت بر بستند کجایند؟ سلمان و ابوذر و مقداد بر می خیزند. آنگاه یاران نزدیک و ویژه یکایک امامان را فرا می خوانند و افرادی خاص بر می خیزند تا آنکه یاران خاص امام پنجم و امام ششم را

ص: ۸۷

---

۱- همان، ص ۱۷

۲- همان سال ۴۶۲

می طلبند، عبدالله بن شریک عامری، زرارہ بن اعین، برید بن معاویہ، محمد بن مسلم، ابوبصیر مرادی، عبدالله بن اُبی یغفور، عامر بن عبدالله، حجر بن زایدہ و حمران بن اعین برمی خیزند» (۱)

صفوان می گوید: «حمران با اصحاب خود می نشست، و پیوسته از ائمه علیهم السلام به روایت می کرد، و اگر مصاحبان از غیر ائمه علیهم السلام حدیثی می گفتند نمی پذیرفت و اگر این کار (نقل حدیث از غیر ایشان) سه بار تکرار می شد و به اعتراض او توجه نمی کردند، از آن مجلس برمی خاست» (۲)

یونس بن یعقوب می گوید: «حمران علم کلام (عقائد) را بخوبی می دانست» و هشام بن سالم می گوید: با گروهی از یاران امام صادق علیه السلام در خدمت امام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد... امام به او فرمود: «چه می خواهی؟»

گفت: «شنیده ام تو به آنچه سؤال شود آگاهی داری، به همین جهت آمده ام تا با تو مناظره کنم».

ص: ۸۸

---

۱- همان، ص ۱۰

۲- همان، ص ۱۷۹

فرمود: «درباره چه چیزی؟»

گفت: «درباره قرآن».

امام او را به حمران ارجاع داد.

گفت: «من برای مناظره با تو آمده ام نه حمران!»

فرمود: «اگر بر حمران غلبه کردی بر من پیروز شده ای»

مرد شامی به حمران روی آورد و هرچه پرسید جواب شنید تا خسته شد. امام به او فرمود: «حمران را چگونه یافتی؟»

گفت: «استادی ماهر است، هر چه پرسیدم پاسخ داد...»<sup>(۱)</sup>

## ۲- عبدالله بن ابی یعفر

عبدالله بن ابی یعفر از یاران ویژه امام صادق علیه السلام بود، در مراتب معرفت و شناخت مقام امامت چنان پیشرفته بود که در برابر امام جز اطاعت و پیروی، از او چیزی دیده نمی شد. یکبار به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «اگر شما آناری را دو نیم کنی و بگویی این نیمه حرام و آن نیم

ص: ۸۹

دیگر حلال است گواهی می دهم آنچه را حلال دانسته ای حلال و آنچه را حرام شمرده ای حرام است».

امام دو بار فرمود: «خدا تو را رحمت کند».<sup>(۱)</sup>

عبدالله به بیماری مخصوصی مبتلا شد که گاهی شدت می یافت و برای تسکین آن شراب را تجویز کرده بودند. به خدمت امام آمد و درد و درمان را به عرض رسانید و توضیح داد که اگر شراب بنوشد فوراً تسکین می یابد.

امام فرمود: «شراب حرام است، هرگز شراب میاشام. این شیطان است که می خواهد - [به عنوان درمان بیماری] - تو را به شراب خواری وادارد، اگر نافرمانی او کنی از تو مأیوس می شود و دست از تو می دارد».

ابن ابی یعفر به کوفه بازگشت. بیماریش سخت تر از پیش عود کرد، بستگانش شراب آوردند، گفت: «به خدا سوگند یک قطره هم نخواهم نوشیده، چند روزی در بستر ماند و درد را تحمل کرد، و خدای متعال برای همیشه او را شفا بخشید».<sup>(۲)</sup>

ص: ۹۰

---

۱- همان، ص ۲۴۹ - معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- رجال کشی، ص ۲۴۷، با تلخیص



ابن ابی یغفور در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفت.

امام در نامه ای به مفضل بن عمر نوشت: «ای مفضل! ترا سفارش می کنم به آنچه عبدالله بن ابی یغفور را - که درودهای خدا بر او باد - سفارش کردم، و او - که درودهای خدا بر او باد - از دنیا رفت در حالی که به پیمان خویش با خدا و پیامبر و امام زمانش وفا کرد. وی از دنیا رفت، درودهای خدا بر روان او، در حالی که آمرزیده و مشمول رحمت الهی بود. در زمان ما کسی مطیع تر از او در برابر خدا و پیامبر و امامش نبود، پیوسته چنین بود تا خدا به رحمت خود او را قبض روح کرد و به بهشت منتقل ساخت.....»<sup>(۱)</sup>

### ۳- مفضل بن عمر جعفی

مفضل از بزرگان یاران امام صادق علیه السلام و از خواص او و یکی از فقه ای بزرگ موثق است.<sup>(۲)</sup> او از نزدیکان امام محسوب می شد و متصدی برخی از امور آن حضرت بود.<sup>(۳)</sup>

ص: ۹۱

---

۱- همان، ص ۲۴۹، با تلخیص

۲- جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳- جامع الرواد، ج ۲، ص ۲۸

گروهی از شیعیان به مدینه آمدند و از امام صادق علیه السلام تقاضا کردند شخصی را به ایشان معرفی نمایند که به هنگام نیاز در امور دینی و احکام شرعی به او مراجعه کنند، امام فرمود: «هر کس سوالی داشت نزد من بیاید و از خودم بپرسد و برود».

آنان اصرار کردند که حتما شخصی را نیز تعیین فرمایید، فرمود: «مفضل را برایتان تعیین کردم، آنچه بگویید بپذیرید، زیرا او جز حق نمی گوید...»<sup>(۱)</sup>

امام صادق علیه السلام در چند جلسه درس های ویژه ای در توحید برای مفضل فرمودند که مجموع آن به صورت کتاب توحید مفضل، مشهور است و قبلا- آن را معرفی و فراهایی از آن را ذکر کردیم. این درس ها شاهدهی است بر عنایت مخصوص امام نسبت به مفضل و علو مرتبت و مقام او نزد امام.

مفضل نزد امام صادق علیه السلام چنان محبوب بود که یکبار امام به او فرمود: به خدا سوگند تو را دوست دارم و کسی را که تو را دوست دارد نیز دوست می دارم...»<sup>(۲)</sup>

ص: ۹۲

---

۱- رجال کشی، ص ۳۲۷

۲- بحار، ج ۴۷ ص ۳۹۵ - اختصاص شیخ مفید، ص ۲۱۶

امام کاظم در مورد مفضل می فرمود: «مفضل همدم و موجب راحتی من است»<sup>(۱)</sup>. و هنگامی که مفضل از دنیا رفت فرمود: «خدا او را رحمت کند، او پدری بود بعد از پدر، هم اکنون او راحت و آسوده شد»<sup>(۲)</sup>.

## شهادت امام

خلیفه جبار عباسی، منصور دوانیقی، که از اراذل خلفای بنی عباس و مردی سخت گیر و ستم گر بود، همواره امام صادق علیه السلام را در مراقبت شدید مأموران خویش می داشت و جاسوسانی بر آن حضرت گماشته بود و بارها امام را برای آزار و حتی نابودی نزد خود می آورد، اما چون تقدیر نبود موفق به انجام نیت پلید خود نمی شد.

امام هفتم حضرت کاظم علیه السلام می فرماید: «یکبار منصور، پدرم را طلب کرد تا به قتل برساند و شمشیر و بساطی هم آماده ساخت و به ربیع - [که از درباریان او بود] - سفارش کرد که چون جعفر بن محمد وارد شد و با او سخن گفتم و دست بر هم کوفتم گردنش را بزن. امام وارد شد، تا چشم منصور بر امام افتاد بی اختیار از

ص: ۹۳

---

۱- تحفه الحجاب، ح ۳۷۶.

۲- تحفه الأحباب، ص ۳۷۶.

جای برخاست و خوش آمد گفت، و اظهار داشت شما را برای آن احضار کردم که بدهی هایتان را بپردازم... آنگاه با خوشرویی حال خویشان و بستگان امام را جویا شد و به ربیع رو کرد و گفت: تا سه روز دیگر جعفر بن محمد را نزد خانواده اش باز گردان...» (۱).

اما منصور نتوانست وجود امام را که دیگر آوازه امامت و رهبریش تا دورترین سرزمین های اسلامی پر کشیده بود، در میان جامعه تحمل کند. در ماه شوال سال ۱۴۸ هجری قمری آن گرامی را مسموم ساخت و امام در بیست و پنجم شوال در سن شصت و پنج سالگی به جهان دیگر رفت و پیکر پاکش را در بقیع در کنار پدر گرامیش به خاک سپردند. (۲)

چه نیکوست که در سوگ آن بزرگ همزبان با شاعر فداکار شیعی ابوهریره عجلی بخوانیم و اشک بریزیم:

اقول وقد راحوا به یحملونه

علی کاهل من حاملیه وعاتق

اتدرون ماذا تحملون الی الثری

ثبیرا ثوی من راس علیا شاهق

ص: ۹۴

---

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۴ - بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۲.

۲- اعلام الوری، ص ۲۶۶ - کافی، ج ۱، ص ۴۷۲ - جنات الخلود، ص ۲۷

غده حتی الحاثون فوق ضریحه

ترابا و اولی کان فوق المفارق(۱)

هنگامی که حاملان، پیکر او را بر شانه و گردن به سوی گورستان می بردند، گفتم: آیا می دانید کدام بزرگمردی را به سوی خاک می برید؟ دریغا، کوهساری بلند از اوج رفعت به نشیب آمده در گوری مدفون می شود.

بامداد بر مرقد او خاک خواهند ریخت؛ سزاوارتر آنست که در فقدان او خاک بر سر خویش بریزیم .

به راستی با شهادت امام مکرم صادق آل محمد علیه السلام، تاریخ انسان و اسلام گوهری را از دست داد که اگر مقام امامت شش امام بزرگوار از سلاله آن بزرگ نمی بود، بی تردید می گفتیم: جهان از پروردن چنان بزرگمردی تا قیام قیامت عقیم مانده است.

درود خدا و فرشتگان و صالحان و مؤمنان بر او باد.

### آخرین وصیت امام علیه السلام

ابوبصیر از یاران بزرگوار امام صادق علیه السلام می گوید: «پس از رحلت امام برای تسلیت به همسرش ام حمیده به خانه

ص: ۹۵

آن حضرت رفتیم؛ در سوگ امام هر دو به تلخی گریستیم، آنگاه به من فرمود: ای ابوبصیر! اگر به هنگام وفات امام می بودی، تعجب می کردی زیرا امام چشمان خویش را گشود و فرمود: همه خویشاوندانم را نزد من آورید، و چون گرد آمدند امام به همه آنان نگاه کرد و فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلوه؛ شفاعت ما ائمه شامل کسی که نماز را سبک بشمارد نمی شود».<sup>(۱)</sup>

ص: ۹۶

---

۱- امالی صدوق، ص ۲۹۰ - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۷.

اینک در پایان مقال به چند جمله از سخنان امام گرامی حضرت صادق علیه السلام توجه کنیم، بدان امید که کلمات دلنشین امام در ما مؤثر افتد و دل هایمان را روشنی بخشد و بر ایمانمان بیفزاید و راهنمای عملمان باشد.

۱. «إن المسلم إذا جاء أخوه المسلم فقام معه في حاجته كان كالمجاهد في سبيل الله عزوجل(۱)؛

هر مسلمانی که به هنگام مراجعه برادر مسلمانش، در انجام خواسته او بکوشد چون کسی است که در راه خدا جهاد نماید».

۲. «قال الله عزوجل الخلق عیالی فاحبهم إلى الطفهم بهم وأستعیهم فی حوائجهم(۲)؛

خدا فرموده است: مردم مانند عائله من هستند، کسی نزد من محبوب تر است که به مردم بیشتر لطف دارد و در رفع نیازمندی هایشان کوشاتر است».

ص: ۹۷

---

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۴۰۷

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۹۹

۳. «وجدت علم الناس كلها في أربع: أولها أن تعرف ربك، والثاني أن تعرف ما صنع بك و الثالث أن تعرف ما أراد منك والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك؛

تمام دانش ها و آگاهی های - [سودمند] - مردم را در چهار چیز یافتیم: اول: آنکه پروردگارت را بشناسی، دوم: بدانی خدا با تو چه کرده و چه نعمت هایی به تو داده است، سوم: بدانی که خدای تو چه می خواهد و وظیفه تو چیست، چهارم: بدانی که چه چیزی تو را از دینت بیرون می برد»

۴. «اربعه من أخلاق الأنبياء: البر والسخاء والصبر على النائبة والقيام بحق المؤمن؛(۱)

چهار خصلت از اخلاق پیامبران است: نیکی کردن، سخاوت، صبر و مقاومت در برابر گرفتاری ها، رعایت حقوق مؤمنان» .

۵. «المؤمن بين مخافتين: ذنب قد مضى لا يدري ما يصنع الله فيه، و عمر قد بقى لا يدري ما يكتسب فيه

ص: ۹۸



من المهالك فهو لا يصبح إلا خائفه ولا يمسي إلا خائفا ولا يصلحه إلا الخوف؛ (۱)

مؤمن میان دو ترس قرار دارد:

گناه گذشته که نمی داند خدا درباره آن با او چه می کند، و عمر باقیمانده که نمی داند چه گناهایی از او سر خواهد زد و در چه مهلکه هایی خواهد افتاد؛ به همین جهت شب را به روز نمی آورد مگر با ترس و روز را به شب نمی رساند مگر با ترس، و چیزی جز همین خوف از خدا او را اصلاح نمی کند.

۶. «لا- يستكمل عبد حقيقه الأيمان حتى تكون فيه خصال ثلاث: الفقه في الدين وحسن التقدير في المعيشه والصبر على الرزاياء؛ (۲)

هیچ بنده ای به کمال حقیقت ایمان نمی رسد مگر آنکه این سه خصلت در او باشد: فهم و بصیرت در دین، اندازه گیری درست در معیشت، شکیبایی در گرفتاری ها و مصیبت ها.

ص: ۹۹

---

۱- همان، ص ۳۷۷.

۲- همان، ص ۳۲۴

۷. «ثلاثة لا تعرف إلا في ثلاث مواطن: لا يعرف الحليم إلا عند الغضب ولا الشجاع إلا عند الحرب ولا آخ إلا عند الحاجة؛ (۱)»

سه نفر در سه جا شناخته می شود: بردبار به هنگام خشم، دلیر به هنگام جنگ، برادر به هنگام نیاز»

۸ «لا يستغنى اهل كل بلد عن ثلاثة يفرع إليه في أمر دنياهم وآخرتهم، فإن عدموا ذلك كانوا همجا: فقيه عالم ورع، وأمير خير مطاع، وطبيب ثقة؛ (۲)»

اهل هر شهر از سه نفر که در کار دنیا و آخرتشان به آنان پناه برند، بی نیاز نیستند: فقیه دانشمند پارسا، زمامدار خیرخواه که مردم مطیع او باشند، پزشک حاذق و مورد اطمینان».

۹. «ریشه هر خوبی و نیکی ماییم، و تمام نیکی ها از شاخ و برگ ما است؛ توحید، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از کسی که به انسان بدی کرده است، ترحم به مستمند، رسیدگی به همسایه و اعتراف به فضیلت صاحبان فضیلت، همه از نیکی ها به شمار

ص: ۱۰۰

---

۱- تحف العقول، ص ۳۱۶

۲- تحف العقول، ص ۳۳۷.

می رود. و دشمنان ما ریشه هر شر و بدی هستند، و همه زشتی ها شاخ و برگ آنهاست، از آن جمله: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع رحم، رباخواری، خوردن مال یتیم، تجاوز از حدودی که خدا تعیین فرموده است، ارتکاب جنایات پنهان و آشکار، زنا، دزدی و مانند اینها. دروغ می گوید کسی که خود را با ما و از شیعیان ما می داند، در حالی که به شاخ و برگ دشمنان ما چنگ زده و آویزان است»<sup>(۱)</sup>.

ص: ۱۰۱

---

۱- الإمام الصادق علیه السلام ، ج ۳ ، ص ۱۳۸.

تصوير

□

ص: ١٠٢

تصوير

□

ص: ١٠٣

تصوير

□

ص: ١٠٤

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

